

نماید. در کلیه موارد طبقه ی کارگر با اضافه کار اساله ی خود سرمایه ای بوجود آورد است، که سال بعد کار اضافی استخدام خواهد نمود (۲۲). این همان چیزی است که آفرینش سرمایه بوسیله ی سرمایه خوانده میشود.

انباشت نخستین در مورد سرمایه ی الحاقی ۲۰۰۰ لیره ای مبنی بر این فرض بود که سرمایه - در حکم "کار بدوی" خویش مالک مبلغ ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ پیش ریخته بود. ولی بهعکس لازمه ی سرمایه ی ۴۰۰ لیره ای که در ثانی الحاقی شده است هیچ چیز دیگری نیست مگر انباشت پیشین اولی، یعنی ۲۰۰۰ لیره استرلینگی که سرمایه ی الحاقی ثانوی عبارت از اضافه ارزش سرمایه شده ی آنست. از این پس تنها شرط تصرف کارزند، ی کتونی بهقیاس روز افزون، تصرف کار بی اجرت گذشته است. هر قدر سرمایه در بیشتر انباشته باشد بیشتر میتواند انباشت کند.

هر چند اضافه ارزشی که موجد سرمایه ی الحاقی شماره ی یک است نتیجه ی خرید نیروی کسار بوسیله ی بخشی از سرمایه ی اولیه باشد، یعنی خریدی که با قانون مبادله ی کالاها انطباق دارد و از لحاظ حقوقی فقط مستلزم آنست که کارگر صاحب اختیار توان خود و طرف دیگر که دارند، ی پول یا کالا است، مختار ارزشهای متعلق بهخویش باشد؛ هر قدر سرمایه ی الحاقی شماره ی ۲ و غیره صرفاً حاصل سرمایه ی الحاقی شماره ۱ و بنا بر این نتیجه ی روابط اولیه باشد؛ هر اندازه هر کدام از معاملات منفرد همواره با قانون مبادله ی کالاها انطباق داشته باشد یعنی سرمایه در مرتبه نیروی کار بخرد و کارگر مرتبه آنرا بفروشد، و حتی بپذیریم که این معامله بر اساس ارزش واقعی نیروی کار انجام میشود؛ باهمه ی اینها عیان است که قانون مالك باقانون مالکیت خصوصی، که بر پایه ی تولید و دوران کالاها استوار است بوسیله ی دیاک تیک ویژه، در رونی و غیر قابل اجتناب خویش بخند مستقیم خود بدل میشود.

معامله ی ابتدائی که بر پایه ی مبادله ی برابرها قرارداد است بقدری چرخید که دیگر جز نمائی از آن باقی نماند، زیرا اولاً قسمتی از سرمایه که در برابر نیروی کار مبادله میشود خود جزئی از حاصل کار غیر است که بلاعوض تصاحب شده است و ثانیاً تولید کنند، ی آن یعنی کارگر نه تنها باید بهجبران آن بپردازد بلکه مجبور است اضافه ی تازه ای نیز بر آن ضمیمه کند. بنا بر این رابطه ی مبادله ای بین سرمایه دار و کارگر فقط نمائی است متعلق به پروسه ی دوران، صرفاً شکلی بیگانه از محتوی است که حقیقت آنرا میپوشاند. خرید و فروش نیروی کار شکل است. محتوی عبارت از اینست که سرمایه دار قسمتی از کار تجسم یافته ی غیرا، که بی درین بلاعوض تصرف میکند، دائمی و از تو بقدر بیشتر کار زند، ی غیر بدل مینماید. بدو اینطور بنظر مرسیده بود که حق مالکیت بر پایه ی کار شخصی قرار گرفته است. لاقلاً لازم بود این فرض پذیرفته شود زیرا صاحبان کالائی متساوی الحقوق در برابر هم ایستاده بودند که وسیله ی آنها برای تصاحب کالای غیر فقط انتقال کالای خود بود و کالای خود نیز جز از راه کار حاصل نمیشد. اکنون از طرف سرمایه دار مالکیت بهنابه حق تصرف کار بی اجرت غیر با محصول آن و از جانب کارگر مانند عدم امکان تصاحب محصول خویش، دیده میشود. جدائی بین مالکیت و کار، نتیجه ی ضروری فسانونی میشود، که مدتها حرکتش ظاهراً گمانگی آنها بود (۲۳).

(۲۲) "کار سرمایه میآفریند، پیش از آنکه سرمایه کار استخدام نماید".

("Labour creates capital, before capital employs labour")

E.G. Wakefield: "England and America", London 1833, T.II, P.110

(۲۳) مالکیت سرمایه دار حاصل کار غیر نتیجه ی آئید قانون مالکیت است که اصل اساسی آن بهعکس عبارت بود از حق مالکیت انحصاری هر کارگر بر محصول کار خودش.

(Oberbuliez: "Riche ou Pauvre", Paris 1841, P.58)

با وجود این در اثرفوق این تحول دیاک تیک بدستی بازنگردیده است.

بنابراین شیوه‌ی مالکیت سرمایه‌داری هر قدر هم این با قوانین اولیه‌ی تولید کالای جلوه‌کنند بهیچوجه ناشی از نقض این قوانین نیست بلکه بعکس ناشی از بکار بردن همین قوانین است. پس يك مراجعه‌ی مختصر به مراحل پیاپی حرکتی که نقطه‌ی انتهای آن انباشت سرمایه‌داری است این مسئله را باز روشن تر میکند.

در این باره باید یاد کرد که تبدیل پول به سرمایه‌داری مطلقاً ارزش سرمایه‌داری را طبق قوانین مبادله انجام نمیکرد. یکی از متعاملین نیروی کار خود را میفروشد و دیگری آنرا میخرد. تفاوتی ارزش کالای خود را دریافت میکند و بالنتیجه ارزش مبادله‌ی آن کالا، یعنی کار، بنفرد و منتقل میگردد. تفاوتی در ارزش مبادله‌ی کار با ارزش مبادله‌ی کار نیست، بلکه از آن اوست، تبدیل به فرآورده‌ی تازه‌ای میکند که باز از لحاظ حقوقی ملك طلق اوست.

ارزش این فرآورده، نخست، ارزش وسائل تولید بکاررفته را در بر میگیرد. کارمید نمیتواند، بدون آنکه ارزش این وسائل تولید را به محصول جدید منتقل نماید، آنها را مورد استفاده قرار دهد. ولی نیروی کار برای اینکه قابل فروش گردد لازمست در خور انجام کار شود. مندرشته صنعتی باشد که باید در آنجا مورد استفاده قرار گیرد.

علاوه بر این ارزش محصول جدید حاوی معادل ارزش نیروی کار و اضافه‌ارزشی نیز هست. و این از آن جهت است که ارزش نیروی کار فروخته شده برای مدت معین، روز، هفته و غیره، کمتر از ارزش آن چیزی است که مصرف شدن این نیروی کار در مدت مزبور بوجود میآورد. ولی کارگر ارزش مبادله‌ی نیروی کار خویش را دریافت داشته و به همین جهت، عیناً همانطور که در مورد هر خرید و فروش دیگری پیش میآید، ارزش مصرف آنرا منتقل ساخته است.

این امر که کالای ویژه‌ی نیروی کار در آرای این خصوصیت است که کار تحویل میدهد و لذا ارزش ایجاد میکند بهیچوجه نمیتواند تا "نیروی در قانون تولید کالاهای داشته باشد. پس اگر مبلغ ارزشی که در دستمزد پیش ریخته شده است بهمان مقدار محصول باز نمیگردد بلکه بوسیله‌ی اضافه‌ارزشی زیاد تر میشود، ناشی از مغیوب شدن فروشند نیست زیرا وی ارزش کالای خود را دریافت نموده است، بلکه مربوط به مورد استفاده قرار دادن این کالا بوسیله‌ی خریدار است.

قانون مبادله فقط مشروط به تساوی ارزش مبادله‌ی کالاهایی است که در برابر یکدیگر داد و ستد میشوند. قانون مزبور حتی تفاوت در ارزش مصرف کالاهای را از پیش شرط معامله قرار میدهد و مطلقاً با استفاده‌ای که از آنها میشود و پس از عقد و انجام معامله واقع میگردد کاری ندارد.

بنابراین تبدیل اولیه‌ی پول به سرمایه‌داری بدقیقترین وجه با قوانین اقتصادی تولید کالای و حق مالکیتی که از آن منتزع میگردد انطباق دارد. ولی با این وجود نتایج ذیل از آن حاصل میگردد:

- (۱) محصول از آن سرمایه‌داری است و متعلق بکارگرنیست.

- (۲) ارزش این محصول، علاوه بر ارزش سرمایه‌داری پیش ریخته، حاوی اضافه‌ارزشی است، که کارگر برای آن کارمصرف نموده ولی برای سرمایه‌داری خرجی ایجاد نکرد. است، و معذلك ملك مشروع سرمایه‌داری بشمار میرود.

- (۳) کارگر نیروی کارش را پابرجا نگاه داشته است و میتواند در صورتیکه خریدار بید آنرا از نو بفروشد.

تجدید تولید ساده فقط تکرار ادواری همین عمل اولیه است. هر بار پول باز از نو به سرمایه‌داری تبدیل میشود. بنابراین قانون نقض نمیشود بلکه بعکس امکان بدست میآید تا طولانی تراعمال گسرد. "مبادلات پس در پی چند فقط موجب آن میشوند که آخری نماید. ی اولی گردد". ( Sismondi: "Nouveaux Principes etc." , P. 70 )

با وجود این دیدیم که تجدید تولید ساده، حتی در پیشروی منفرد خود نیز برای آنکه خصلت همین عمل اول را کاملاً تغییر دهد کافی است. از آنجا که درآمد ملی را بین خود تقسیم میکنند، ای (کارگران) هر سال بوسیله‌ی کارجد به حق تازه‌ای در آن درآمد دست می‌آورند، برخی دیگر (سرمایه‌داران) از پیش بنسبت کارنخستین خویش حقدی را در آن یافته‌اند. (سیسوندی: همان اثر، صفحات ۱۱۰-۱۱۱). چنانکه معلوم است شهادت عرصه‌ی کار نیست که حق ارشد نیست معجزه‌نمایی میکند.

آنگاه نیز که تجدید تولید بمقیاس گسترش یافته‌تر یعنی انباشت جانشین تجدید تولید ساده میگردد باز تغییری حاصل نمیشود. در یک مورد سرمایه‌دار تمام اضافه ارزش را صرف و لخرجی میکند، در مورد دیگر سرمایه‌دار تقوای ملی خود را از اینراه باثبات میرساند که فقط قسمتی از اضافه ارزش را مهمل میفرماید و بقیه را به پول بدل میکند.

اضافه ارزش ملك طلق اوست و هیچگاه بدیگری تعلق نداشته است. اگر وی این اضافه ارزش را در تولید میگذارد عیناً همان کار را انجام میدهد که روز اول مورد به بازار کرده است، یعنی از جیب شخصی خود مایه میرود. اینکه نتخواه مزبور این بار از کار را بپایان کارگزارش بدست آید. است فرقی بحال اوست میکند. گویم که کارگر B با اضافه ارزشی که کارگر A تولید کرده بکار جلب شده است. اولاً کارگر A این اضافه ارزش را تولید کرده است پس آنکه یکشاهی از قیمت عاد لانه‌ی کالایش سائید شده باشد و ثانیاً B اصلاً در این معامله مداخله‌ای ندارد. آنچه B میخواهد و حق دارد که بخواهد اینست که سرمایه‌دار ارزش نیروی کارش را بپردازد. باز در این معامله برد با هر دو بود: کارگر از آنجهت که اجرت ثمرات کارش پیش برداخت شده بود (باید گفت: بوسیله‌ی کارهی اجرت کارگران دیگر)، قبل از آنکه کاری انجام داده باشد، (باید گفت: پیش از آنکه کار خود او ثمراتی به بار آورده باشد)، کارفرما از آنجهت که کار این کارگر پیش از مزدش ارزش داشت (باید گفت: پیش از مزدش ارزش تولید میکرد). (سیسوندی: همان اثر، صفحه‌ی ۱۳۵).

البته اگر ما تولید سرمایه‌داری را در جریان بدون انقطاع نوشتنش مورد توجه قرار دهیم و بجای سرمایه‌دار و کارگران منفرد مجموع، یعنی طبقه‌ی سرمایه‌دار و مقابل آن طبقه‌ی کارگران را بنظر آوریم، آنگاه مطلب جود دیگر دیده میشود. ولی بدین طریق ما مقیاسی بکار بردیم ایم که بکلی برای تولید کالائی بیگانه است.

در تولید کالائی فقط فروشندگان و خریداران که مستقلانند بگردند در برابر هم قرار میگیرند. مناسبات آنها در رسیدن به قرارداد ادی که بین آنها منعقد شده است پایان میپذیرد. چنانچه همین معامله تکرار شود در نتیجه‌ی قرارداد جدیدی است که با قرارداد پیشین ارتباطی ندارد و فقط عماد ف موجب آن شده است که باز همان فروشندگان و با همان خریدار مواجه گردیده‌اند.

بنابراین اگر بخواهیم تولید کالائی پایکی از دیدن‌های متعلق بآنرا طبق قوانین خاص این تولید ارزهایی بنحیثی باید هر یک از اعمال مبادله‌ای را بخودی خود و خارج از هرگونه پیوند با معاملاتی که قبل یا بعد از آن روی داده است مورد مطالعه قرار دهیم. و نظر باینکه خرید و فروشها فقط منفرد بین اشخاص انجام میگیرند بگر لزومی نخواهد داشت در صد جستجوی روابط میان طبقات اجتماعی باشیم.

پس هراندازه رشته‌ی پی‌درپی تجدید تولید‌های ادواری و انباشته‌های ناشی از آنها، که سرمایه‌داری دست اندر کار امروزی از میان آن گذشته است، طولانی باشد، باز این سرمایه‌همچنان بکارت اولیه‌ی خود را حفظ میکند. تا هنگامیکه در هر کدام از اعمال مبادله‌ای، که بالانفراد وجد آگسائنه ملحوظ میگردد، قانون مبادله مراعات میشود، ممکن است شیوه‌ی مالکیت دستخوش دگرگونی کامل

گردد بدون آنکه بنحوی از آنجا<sup>۲۴</sup> در مورد حق مالکیت ممتنی بر تولید کالائی تا<sup>۲۵</sup> نیرو داشته باشد. همچنانکه در آغاز، یعنی هنگامیکه محصول از آن تولید کنند، بود و وی با مبادله ی معادل در برابر معادل فقط با کار و کوشش خویش امکان غنی شدن داشت، این حق مالکیت معتبر بود، در د و ران سرمایه داری نیز، که ثروت اجتماعی همواره بمقیاس افزونتر یکسانی تعلق پیدا میکند که امکان دارند همواره از نو کار اجرت نیافته ی غیرا از آن خود نمایند، باز همین حق مالکیت بقوت خود باقی است. این نتیجه از آن هنگام غیر قابل اجتناب میگردد که نیروی کار بوسیله ی خود کارگر بمشابه ی کالا آزادانه بفروش میرود. ولی این امر نیز از زمانی آغاز میگردد که تولید کالائی عمومیت مییابد و شکل نمونوار تولید میگردد، هر محصول از پیش بمقصد فروش تولید میشود و تمام ثروت ایجاد شده از محیط د و ران میگذرد. فقط آنگاه که کارمزد بر پایه ی تولید کالائی میگردد، تولید مزبور حکومت خویش را بر تمام جامعه استوار میکند و نیز فقط از این هنگام است که وی تمام قدرت نهانی خویش را گسترش میدهد. گفتن اینکه پیدا شدن کارمزد بر موجب قلب و انحراف تولید کالائی است باین معنی خواهد بود که گفته شود اگر تولید کالائی بخواهد قلب نشده باقی بماند نباید تکامل یابد. بهمان قیاس که تولید کالائی طبق قوانین ذاتی خویش مدد بتولید سرمایه داری میشود، قوانین مالکیت تولید کالائی نیز بقوانین تملک سرمایه داری بدل میگردد (۲۴).

چنانکه در بدیم حتی در تجدید تولید ساده سرمایه ی پیش ریخته، اعم از هر نشانی کسی داشته باشد، مدد سرمایه ی انباشته یا اضافه ارزش سرمایه شده میگردد. ولی بطور کلی در تجدید آب تولید سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی، در نسبت با سرمایه ی مستقیم انباشته، یعنی اضافه ارزش یا اضافه محصولی که از نو سرمایه بدل شده و در دست خود آنکس که انباشت بوسیله ی او انجام یافته یا در دست دیگری بکار افتاده است، مقدار پهنه پهنای کوچکی است ( *magnitudo evanescens* )، در معنای ریاضی آن (۲۴). به همین سبب علم اقتصاد بطور کلی سرمایه را مانند "ثروت انباشته" (اضافه ارزش یا درآمد بدل یافته)، "که از نو برای تولید اضافه ارزش بکار میرود" (۲۵) معرفی میکند و سرمایه دار را "صاحب اضافه محصول" (۲۶) میدانند. همین نظریه شکل دیگری دارد و بدین طریق بیان میشود که گویا هر سرمایه ی موجود عبارت از سرمایه ی انباشته یا بهره ی (۲۴) سرمایه شده است، زیرا بهره

(۲۴) بنابراین چقدر باید از این تودستی پرودون Proudhon در حیرت فرو رفت که میخواهد مالکیت سرمایه داری را براندازد و در همین حال قوانین جاودان مالکیت تولید کالائی را در مقابل آن قرار میدهد.

(۲) کمیت صغری، *infinitesimal*، بی اندازه کوچک.

(۲۵) "سرمایه ثروت انباشته شده ای است که بمنظور سود آوری بکار میرود".

(مالتوس: "Principles etc.")

"سرمایه... عبارت از ثروتی است که از پس انداز درآمد ناشی شده و بمنظور سود آوری بکار میرود".

( R. Jones: "An Introductory Lecture on Political Economy",

London 1833, P. 16 )

(۲۶) "صاحب اضافه محصول ( *surplus produce* ) یعنی سرمایه"

("The Source and Remedy of the National Difficulties. A

Letter to Lord John Russel", London 1821 )

(۲۷) خواننده توجه دارد که اینجا صحبت از بهره بمعنای اصطلاحی آن یعنی نفع پول و فرع است نه

سود کلی سرمایه دارو به همین جهت است که در متن "تکه پارهای" از اضافه ارزش خوانده شده است.

خود که پاره ای از اضافه ارزش است (۲۷).

۲. تمیز اشتباه آمیز علم اقتصاد درباره ی تجدید تولید بمقیاس وسیع

پیش از آنکه ما تعریف انباشت یاد و پاره بدل شدن اضافه ارزش را سرمایه د قیتر مورد مطالعه قرار دهیم لازمست و گانه گویی ای را که علم اقتصاد کلاسیک در این پاره بوجود آورد است روشن سازیم. همچنانکه کالاهائی که سرمایه دار با قسمتی از اضافه ارزش برای مصرف شخصی خود میخرد بمشابه وسائل تولید و ارزش افزائی برد وی نمیخورد، بهمان نحو کارپراکه وی بمنظور ارضا نیامزند بهای طبیعی و اجتماعی خود خریداری میکند کار بار آور محسوب نمیشود. با خرید این قبیل کالا و کار، سرمایه دار بجای آنکه اضافه ارزش را سرمایه بدل نماید انرا بعکس بصورت درآمد مورد مصرف قرار میدهد یا خرج میکند. برخلاف رسم اشراف قدیم، که بنا به گفته ی درست هگل عبارت از صرف موجودی بود و به ویژه در زمینها تحول شخص بسط مییافت، برای اقتصاد پوزوئی این نکته اهمیت قاطع داشت که انباشت سرمایه را بمشابه ی نخستین وظیفه ی ملی افراد کشور اعلام دارد و بطور خستگی ناپذیر بموعظه برخیزد که: اگر انسان همه ی درآمد خود را بخورد بجای آنکه قسمت مهمی از انرا برای استخدام کارگران بار آور اضافی بکاربرد، که پیش از آنچه خرج بر میدارند حاصل میدهند، آنگاه دیگر انباشتی نخواهد شد. از سوی دیگر علم اقتصاد کلاسیک علیه این پیش داری مرد، برخاست که تولید سرمایه داری را با گنجینه سازی اشتباه میکردند (۲۸) و لذا گمان میبردند که گویا ثروت انباشته عبارت از آز، ثروتی است که باید آنرا در شکل موجود طبیعی از فساد و تخریب یا به عبارت دیگر از مصرف برکنار داشت و یا آنرا از دستبرد دوران نیز نجات داد. حبس پول علیه دوران، درست عکس ارزش افزائی آن بمشابه سرمایه در میامسد و انباشتن کالا در معنای گنجینه سازی د پوانگی محض بود (۲۸۵). انباشت کالا بمقدار زیاد، پسادر نتیجه ی وقفه ای در گردش کالاهاست و یا معلول سرریز تولید است (۲۹). بهر جهت نظریه ی خلق (۲۷) با بودن روح مرکب برای هر یک از اجزای سرمایه ی پس اندازنده، سرمایه چنان همه چیز را بسوی خود میکشد که بدست تمام ثروت درآمد در جهان سرمایه بهره شد (لندن "اکنومیست" ۱۹ ژوئیه ۱۸۸۱). (۲۸) هیچ اقتصاد دانی در روزگار نمیتواند پس انداز را با گنجینه سازی اشتباه کند و صرف نظر از این عمل محدود و بی حاصل همچگونه استفاد، ی دیگری از این اصطلاح در مورد ثروت ملی نمیتوان تصور نمود مگر فقط در یک معنای مشخص که عبارت از نشان دادن تفاوت بکاربردن پس انداز است و آن مبتنی بر اختلاف قوی بین انواع متفاوت اموری است که با پس انداز پدید میآید. (مقصود اختلاف میان کار بار آور و غیر بار آوری است که از پول پس انداز پدید میآید. مترجم)

( Malthus : " Principles etc. " , P. 38,39 )

(۲۸۵) چنین است در نزد بالزاک Balzac. وی آنچنان عمیق ریزه کاریهای خست را مطالعه نمود است که پیرمرد با خوار، گوسک Gobseck، هنگامیکه شروع میکند از کالاهای توده شد، برای خود گچی بسازد بحالت کودکی مییافت.

(۲۹) " انباشت ذخائر ... وقفه در مبادلات ... سرریز تولید "

( Th. Corbet : " An Inquiry into the Causes and Modes of the Wealth of Individuals " , P. 14 )

از یک طرف مصوری است از ذخیره ی مصرف توانگران که در آن خواسته ها گرد می آیند و در یک طرف میشوند و از سوی دیگر ناشی از بدی های توشه اند وری است که خود در همه ی شیوه های تولید وجود دارد و ماضی تحلیل که از پروسه ی دوران خواهیم نمود لحظه ای نیز در باره ی آن سخن خواهیم گفت.

بنابراین اقتصاد کلاسیک تا آنجا کاملاً صواب است که مصرف اضافه محصول را بوسیله ی کارگر بار آور، بجای کارگر غیر مولد، ودهنی خصلت نمای انباشت تلقی میکند. ولی از همین جانب خطای وی آغاز میشود. آدام اسمیت این نظریه را بصورت بدی در آورد که انباشت، فقط پشایه مصرف اضافه محصول بوسیله ی کارگر بار آور، تلقی گردد، با سرمایه شدن اضافه ارزش، تنها مانند تولید آن به نیرو کار تعبیر شود. مثلاً گوش دهم بکار و چه میگوید: باید فهمید که تمام محصولات یک کشور مصرف میشوند ولی بزرگترین تفاوت های مصرف در اینجا پیدا میشود که آیا محصولات مزبور بوسیله ی انباشتی مصرف میگردد که ارزش دیگری را از نو تولید میکنند و با توسط آنچنان کسانی که چنین ارزشی را مجدداً به بار نمی آورند. هنگامیکه ما میگوئیم که در آمد، پس انداز میشود و سرمایه میپوشد، مقصود ما اینست که آن قسمت از درآمد مورد نظر، هنگامی سرمایه میپوشد که بجای کارگران غیر بار آور بوسیله ی کارگران بار آور مصرف شده باشد. هیچ خطائی از این بالاتر نیست که تصور شود سرمایه از راه عدم مصرف، افزایش خواهد یافت (۳۰). هیچ خطائی از این بالاتر نیست که مانند آدام اسمیت، بکار و و تمام هوا داران بعدی آنها، تصور شود که "آن قسمت از درآمد مورد نظر که سرمایه میپوشد بوسیله ی کارگران بار آور مصرف میشود". بنابراین نظریه، گویا تمام اضافه ارزشی که سرمایه بدل میشود سرمایه ی متحرک است. در حالیکه اضافه ارزش مزبور مانند ارزش پیش ریخته ی اصلی سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متحرک، بوسیله تولید و نیروی کار، تقسیم میگردد. نیروی کار شکل وجودی سرمایه ی متحرک در درون پروسه ی تولید است. در این پروسه نیروی کار، خود بوسیله ی سرمایه در مصرف میشود. نیروی کار نیز با عملکرد خویش، یعنی بوسیله ی کار، وسائل تولید را مصرف مینماید. در همین حال پولی که برای خرید نیروی کار پرداخت شده است بدل بوسیله ی زندگی میشود، که نه بوسیله ی "کار بار آور" بلکه بوسیله ی "کارگران بار آور"، مصرف میگردد. آدام اسمیت با تحلیل خود که از بنیاد اشتباه آمیز است باین نتیجه ی باطل میرسد، که هر چند هر سرمایه ی انفرادی بد و بخش ثابت و متحرک تقسیم میگردد ولی سرمایه ی اجتماعی فقط محتوی سرمایه ی متحرک است و با عبارت دیگر تنها بمنظور پرداخت دستمزد خرج میشود. مثلاً یک کارخانه دار ماهوت با ۲۰۰۰ لیره ی استرلینگ را سرمایه بدل میکند. وی قسمتی از پول را صرف اجیر کردن کارگران نساج میکند و قسمت دیگر را بزخم خرید نخ پشم، ماشین آلات و غیره میزند. ولی کسانی که وی از آنها نخ و ماشین آلات خرید است، خود نیز قسمتی از پول دریافت شده را از نو صرف پرداخت کار و غیره میکنند، تا آنجا که تمام ۲۰۰۰ لیره در راه تاگدهی دستمزد خرج شود، با عبارت دیگر تمام محصولی، که ۲۰۰۰ لیره مصرف آنست، بوسیله ی کارگران بار آور مصرف گردد. مشهود است که تمام قدرت این است لال در کلمه ی "و غیره" نهفته است و این کلمه ای است که ما را از پیوستگی به "پلاتوس (۲) احاله میکند. در واقع آدام اسمیت تحقیق در این باره را درست هنگامی قطع میکند

(۳۰) Ricardo: "Principles etc.", P. 163, Note.

(۲) پونتوس پلاتوس یا پونس پلات Pontius Pilatus - نام فرماندار رومی یهودیه است که در زمان وی مسیح صلیب گردید و بنا بر روایات مسیحی یا اینکه خود شخصاً ما بلیکشین عیسی مسیح نبود از ترس پلوی یهود یا نوراً تسلیم قیسه Caiphe ملائیم بزرگ یهود نمود که با اشارت قلم حکم کرد بد. پلات در برابر آنان دست خود با آب شست یعنی در قتل عیسی مسئولیتی برای خود نمیشناسد. در اصطلاح زبانهای اروپائی "احاله کسی از قیسه به پلات یا از پونتوس به پلاتوس" بمعنای تودید و درنگ در امری و از سر بقیه در زیر نویس صفحه بعد

که دشواری آن آغاز میشود (۳۱) .

تازمانیکه مجموع ذخیره ی تولیدی سالانه در نظر گرفته میشود ، تجدید تولید سالانه باسانی قابل درک است . ولی تمام اجزا تولید سالانه باید به بازار آید و از اینجاست که اشکالات شروع میشود . حرکت سرمایه های انفرادی و درآمد های شخصی با یکدیگر تلاقی میکنند ، بهم در می آمیزند ، و در جا به جا شدن عمومی ، یعنی در گردش ثروت اجتماعی که منظره را در هم و برهم میکند و مسائل بفرنجی در برابر محقق قرار میدهد ، کم میشوند . ربط و اتصالات واقعی این مسئله را در بخش سوم از کتاب دوم مورد تحلیل قرار خواهیم داد . این خود شایستگی بزرگ فیزیوکراتهاست که برای نخستین بار در "جدول اقتصادی" (۲) خود باین کوشش برخاسته اند که تصویری از تولید سالانه را ، بصورتی که از دوران بیسرون میساید ، بدست دهند (۳۲) .

بقیه ی زینویس صفحه ی قبل :

بازگردن است . در متن آلمانی کتاب "از پونتیسوس به پلاتوس" گفته شده ولی در ترجمه های فرانسه "از قبه به پلات" ذکر شده است .

(۳۱) "علیرغم" منطقی "آقای جون استوارت میل نیز هیچگاه این قبیل تحلیل های اشتباه آمیز پیشینیا خود را متوجه نمیشود ، آنها اشتباهاتی که در افق پژوهشی صرفاً از نقطه ی نظر کارشناسی کاملاً بیچشم میخورد . وی همواره با تعصب دانش آموزانه ای بریشان گوشه های استادان خویش را تسجیل میکند . در این مورد نیز چنین است که میگوید : " اگر دست درازی مورد توجه قرار گیرد ، سرمایه خود کاملاً به مزد بدل میشود و حتی هنگامیکه بوسیله ی خرید جانشین محصولات میگردد باز از تصویرت مزد در می آید" (۲) tableau économique برای نخستین بار بوسیله ی دکتر کته Quosnay تنظیم گردید . وی معتقد بود که نظم طبیعی ای حکم فرماست و تمام جهان اقتصادی را در بر میگیرد و خواسته ها مانند خون در بدن انسان دایم در حال گردشند . جدول اقتصادی فیزیوکراتها چنین است : طبقه ی کشاورز تمام محصول خالص را بدست میآورد ، سهمی از آنرا برای پدر و آذوقه و علوفه نگاه میدارد و بقیه را بطبقه ی مالک بشکل اجاره بها منتقل میسازد . این طبقه ی اخیر نیز قسمتی از آنرا مجدداً بطبقه ی کشاورز بابت قیمت آذوقه بر میگرداند و قسمت دیگر را بطبقه ی صنعتگر در برابر اشیا ساخته شده و خدمات منتقل مینماید . طبقه ی صنعتگر و بازرگان و مستخدمین و صاحبان مشاغل آزاد نیز بوسیله خود سهمی را که بطریق فوق بدست میآورند درازا آذوقه و وسائل معیشت بطبقه ی کشاورز بساز میگردانند و باز بدینقرارند .

(۳۲) آدم اسمیت در بیان پروسه ی تجدید تولید و لذت در مورد آنهاست نیز ، نه تنها نسبت به پیشینیان خود بویژه فیزیوکراتها پیشرفت نکرده بلکه در بسیاری جهات گامهای عدیه ای عقب برداشته است . بین تصور باطلی که از او در متن نقل شده و ایندگم واقعا افسانه واری که علم اقتصاد باز از او پارت برد ۱۷۷۶ رابطه ی نزدیکی وجود دارد . آن دگم از اینقرار است که قیمت کالاها مرکب از دستمزدها ، بهره (سود) و بهره زمین است یعنی قطب مرکب است از دستمزدها و اضافه ارزش باهم . استورش Storch که از این پایگاه حرکت میکند لااقل با ساده لوحی معترف است که : ممکن نیست قیمت ضروری را بساده ترین عوامل آن تحویل نمود .

(Storch : " Cours d'Economie etc. ", edit. Petersburg,

1815. T. II, P. 140, Note)

واقعا عجب علم اقتصاد زبانی است که تحویل قیمت کالاها را بساده ترین عناصرش غیر ممکن اعلام میدارد ! در این باره در بخش سوم از کتاب دوم و بخش هفتم از کتاب سوم مفصلتر سخن خواهد رفت .

این نکته خود بخود قابل درك است که چرا علم اقتصاد در مورد استفاده از نظریه ی آدم اسمیت<sup>۳۲</sup> بنفع طبقه ی سرمایه دار غفلت نوزید و مدعی شد که : تمام قسمتی از محصول خالص که سرمایه مدل میشود بوسیله ی طبقه ی کارگر مصرف میگردد.

۳. انقسام اضافه ارزش سرمایه و درآمد تئوری پرهیز

در فصل پیشین ما اضافه ارزش و همچنین اضافه تولید را تنها به اضافه ی ذخیره ی مصرف انفرادی سرمایه دار مورد مطالعه قرار دادیم و در این فصل نیز تاکنون آنرا تنها مانند انباشت - ماهه بحساب آوردیم. ولی اضافه ارزش نه تنها اینست و نه تنها آن ، بلکه عبارت از هر دو آنها با هم است. قسمتی از اضافه ارزش به اضافه درآمد بوسیله ی سرمایه دار مصرف میشود (۳۲) و قسمت دیگر همچون سرمایه مورد استفاده قرار میگیرد یا انباشته میشود.

با معلوم بودن حجم اضافه ارزش ، هر قدر یکی از دو قسمت مذکور بزرگتر باشد قسمت دیگر کوچکتر است. در صورتیکه سایر اوضاع و احوال یکسان فرض شوند ، مقدار انباشت بستگی به نسبتی دارد که طبق آن تقسیم مزبور انجام یافته است. ولی کسی که این تقسیم را عملی میسازد همانا صاحب اضافه ارزش یعنی سرمایه دار است. بنابراین انقسام مزبور بنا بر اراده ی اوست. بهری از خراج را که وی ستانده و صرف انباشت میکند ، از آن جهت پس انداز وی میخوانند که وی آنرا نمیخورد ، یعنی بدان سبب که وی وظیفه ی سرمایه دار بودن ، یعنی ثروت مند شدن خود را ، انجام میدهد.

سرمایه دار فقط از آن لحاظ که سرمایه ی شخصیت یافته است ، دارای ارزش تاریخی و حق وجود تاریخی است ، حتی که بنا به گفته ی لیش نولفسکی (۳) هوشمند ، هیچگونه اجل و مدتی هم برای آن نیست. تنها بدین لحاظ است که ضرورت موقت وی ، در ضرورت گذرای شیوه ی تولید سرمایه داری مستقر است. و باز به همین لحاظ است که ارزش مصرف و تمتع ، انگیزه ی تکاپوی وی نیست ، بلکه ارزش مبادله و افزایش آن محرك اوست. وی به اضافه مواد ارتمتع صاب ارزش افزایی بی پروا به شریک راواد آریسه تولید بخاطر تولید میکند و لذا آنرا بطرف گسترش نیروهای بارآور اجتماعی و بسوی ایجاد آنچه شرايط مادی تولیدی میراند که فقط بتوانند پایه ی عینی شکل جامعه ی عالیتر ، یعنی جامعه ای باشند ، که اصل بنیادی آن تکامل تام و آزاد هر يك از افراد است. تنها به اضافه ی سرمایه ی شخصیت یافته ، سرمایه دار شایسته ی احترام است و پس بدین عنوان وی در شهوت مطلق توانگر شدن با انداختن گنج ساز شریک است. ولی آنچه در نزد اند و خنکر هوی و هوس انفرادی بنظر می رسد در نزد سرمایه دار نتیجه ی مکانیسم اجتماعی ای است که وی فقط یکی از چرخهای محرك آنست. علاوه بر این ، رشد تولید سرمایه داری ، افزایش دائمی سرمایه ایرا که در يك مؤسسه گذارده شده است ، بضرورتی مدل میکند و رقابت موجب میشود که قوانین ملزوم شیوه ی تولید سرمایه داری مانند قوانین قاهره ای که از خراج

(۳۲) خوانند توجه خواهد نمود که کلمه ی درآمد بد و معنی مورد استفاده قرار میگیرد ، یکی برای نشان دادن اضافه ارزش به اضافه ی ثمره ای که ادوارا از سرمایه ناشی میگردد و دوم برای بیان آنقسمت از این ثمره که ادوارا بوسیله ی سرمایه دار مصرف میشود یا به ذخیره ی صرفی وی افزوده میشود. من این معنای دوگانه را بدین جهت حفظ کرده ام که بانحوه ی بیان اقتصاد دانان انگلیسی و فرانسوی جور در میآید.

(۳) شاهزاده فلیکس ماریا ، لیش نولفسکی (Fürst Felix Maria Lichnowski) (۱۸۸۱-۱۸۸۲) -

یکی از مالکین بزرگ زمین در ایالت سیلری ، نویسنده و عضو مجلس ملی فرانکفورت .



تحویل شده اند بدوش هر سرمایه دار منفرد بارگرددند. رقابت اراوادار میکند که مستمرا سرمایه اش را بسط دهد تا بتواند آنرا نگاهداری و فقط بعد از انباشت فزاینده است که وی میتواند به بسط سرمایه بپردازد. بنا براین چون فعل و ترک فعل سرمایه دار فقط تابعی است از سرمایه که در وجود وی اراده و آگاهی کسب کرده است، وی مصارف شخصی خود را نیز مانند دزدی ای تلقی میکند که بزبان انباشت سرمایه اش ارتکاب یافته است، همچنانکه در دقت اری ابطالیائی مخارج شخصی بحساب مدیون سرمایه دار در مقابل سرمایه قید میشود. انباشت تسلط یافتن بر جهان ثروت اجتماعی است. در همین حال که انباشت، حجم توده های انسانی مورد استثمار زیاد میکند، میدان سروری مستقیم و غیر مستقیم سرمایه دار را توسعه میدهد (۳۴).

(۳۴) لوتر Luther در نمونه ی رباخوار، (شکل از د افتاده ی سرمایه دار که در افعالها سر د بگری در میآید)، بویه ی سروری رباخانه یکی از عوامل ثروت خواهی در کمال خوبی مجسم میسازد: «مشرکین توانسته بودند از راه خرد باین معنی بی برند که رباخوار چهار بار دزد است و آدم کشی و ولی مسیحیان چنان ویرا محترم می شماریم که نزد یک است بخاطر پول او را بپرستیم». آنکس که روزی د بگری را بزور میستاند، میدزدد یا از کفش می رباید، همانقدر مرتکب قتل نفس میشود که اگر د رحسد و د (اختیار خود) بگذارد کسی از گرسنگی بمیرد یا کسی ربا نبودی سوق دهد. اما چنین عملی را رباخوار مرتکب میشود و برصند لی خود با اطمینان خاطر می نشیند در حالیکه عاد لانه تر بود اگر ویرا میاویختند و میگذاشتند کلانان بسیار او را بهمان انداز که پول دزدیده است می خوردند، بشرط آنکه گوشت تش بحدی باشد که بهر یک از این کلانان لقمه ای برسد. دزدان کوچک را بد ارمایوزند. . . . . دزدان کوچک را به بند می کشند ولی دزدان بزرگ خرامان راه می روند و زود بها برخ می کشند. . . . پس انسان در روی زمین (بعد از شیطان) دشمنی بزرگتر از خصم و رباخوارند ارد زیرا چنین آدمی می خواهد بر تمام مردم خدائی کند. ترکان، جنگجویان و مستبدین نیز مردم زشتکاری هستند ولی ناچارند که بگذارند مردم زندگی کنند و اعتراف نمایند که زشتکاری دشمن کردارند و حتی گاه میتوانند و ناگزیرند که نسبت به برخی ترحم نمایند. ولی رباخوار و خصم می خواهد همه ی جهان از گرسنگی، عطش، اندوه و تیره روزی بمیرد، همه چیز از آن او و تشها از آن او شود تا همه کس هر چه می خواهد مانند خد او د از او بخواهد و تا بد غلام او باشد، تا وی قهای فخر برتن کند، دست بند زین و ناگشتر و نگین داشته باشد، زنج بخارد و خود را مانند مردی شریف و پاکد امن عرضه کند و د بگران را وادار با احترام خویش نماید. . . . رباخوار غریت بزرگ پلیدی است که مانند گرگ دزدند همه چیز را ویران میکند و بد تراز هر کاکوس Cacus (۳)، هر ژبون Gerion (۳۳) و هر آنتوس Antus (۳۳۳) است. وی خود را آرایش میکند و خوشن را برهیز کار جلوه میدهد تا کسی نتواند پنهانگاه گاوانی را که او عقب عقب بکنام خویش میکشد به بیند. لیکن هر کول صد ای گاوان و فریاد اسیران را خواهد شنید و از پشت صخره ها کاکوس را یافته و آنرا از چنگ آن ناپاکار نجات خواهد داد. پلی کاکوس به آن زشتکار پلیدی میگویند که رباخوار مقدس نام دارد و همه چیز را تاراج میکند، میدرد و میلهد و با این وجود وی می خواهد که او را بی تمسید اند و هیچکس نداند که چگونه او گاو و ان راعقب عقب بفار خود کشاند است، و می خواهد که با اثر وارونه ی پای آنها چنین انگارند که آن گاوان از غار بیرون آید. بد پنهان رباخوار می خواهد بریش مردم بخندد و چنین جلوه دهد که گویا برای آنها سوخت است و بهمه کس گاو خشی میکند، در حالیکه وی آنها را تنها برای خود احتکار میکند و به تشبث میلهد. . . . راهزنان و آدم کشان و حرامیان راشقه میکنند و سر می برند. چند رهتر است همه ی بقیه د زین نویس صفحه بعد

اما نخستین گناه ، تا " شیر خود را در همه جا باقی میگذارد " با تکامل شیوه ی تولید سرمایه داری ، با توسعه ی انباشت و ازدیاد ثروت ، سرمایه داری خصلت تجسم یابد . سرمایه بودن را از دست میدهد ، در خود " عاطفای انسانی " برای نفس خویش احساس میکند و آنقدر متعفن میشود که شوره اسفند زاهدانه را ، بمشابه پیش داری از بد افتادگی اند و خنجر گنج ساز ، مورد استهزا قرار میدهد . در حالیکه سرمایه داری کلا سیک بصرف انفرادی چون گناهی علیه وظیفه ی خود و مانند " خود داری " از انباشت ، داغ رسوائی میکوبد ، سرمایه داری متجدد بجائی رسیده است که انباشت را بمنزله ی " انصرافی " از انگیزه ی لذت جوئی خویش تلقی میکند .

" دوجان آوچ وراجا کرد و در تن که این یک خواهد از آن یک گسستن " (۳۱)  
 در آغاز تاریخ شیوه ی تولید سرمایه داری انگیزه ی توانگر شدن و خست شهوات مطلقا غالب بودند ، و هر سرمایه داری تازه بدوران رسیده نیز چنین مرحله ای را مفرد امیپماید . ولی پیشرفت تولید سرمایه داری تنها جهانی از لذات نمیآفریند ، بلکه با سفته بازی و اسلوب اعتبارات هزاران سرچشمه ی ناگهانی تعول احد اث میکند . حتی درجه ی متعارفی از اسراف و ولخرجی ، که در عین حال ثروت نمائی و لذا وسیله ی اعتبار است ، در سطح معینی از پیشرفت بصورت ضرورت کسب و کار به " بیچاره " سرمایه دار تحمیل میگردد . تجمل در عداد هزینه های شناساندن سرمایه وارد میشود . ولی با این وجود سرمایه دار نمیتواند مانند وختگر به نسبت کار شخصی و عدم صرف انفرادی ثروت مند شود . ثروت او وابسته بمیزانی است که وی نیروی کار غیرممکن و کارگراوادار به انصراف از هرگونه لذت زندگی میکند . از فروست کسه اسراف سرمایه دار ، اگرچه هرگز دارای آن خصلت صادقانه و دست گشاده ی ارباب قودال نیست و هر چند در پس آن همواره کثیفترین لذات و پست ترین حسابگری نهفته است ، معذک گشاد بازی وی همراه با انباشت زیاد ترمیشود ، بدون آنکه هیچیک از این دو مانع دیگری گردد . بهمین سبب است که در سینه ی هر فرد سرمایه دار ، نزاع قاوست مانند ی بین شهوت انباشت و انگیزه ی تلذذ و تمتع در میگیرد . در نوشته ای که دکتر ایکن (۳۲) در سال ۱۷۹۵ منتشر ساخته چنین گفته شده است که : " صنعت

بقیه زینویس صفحه ی قبل

ریا خواران را برانند و شقه کنند . . . لعنت کنند و سر ببرند ."

( Martin Luther : " An die Pfarrherrn etc. " )

(۳۱) کاکوس نام راهزن افسانه ای است که بنابد استان حماسی ویرژیل ، ( انه اپد Knelde ) شاعر باستانی روم ، از خواب رفتن هرکول ( پهلواند استانی یونان و روم ) استفاده نمود و چهار گاو و چهار گوساله ی ویرا بود و برای اینکه از پد پای گاو ان پنهانگاه آنان معلوم نگردد ، آنها را عقب عقب بسوی کتاف خود کشانید تا گمان رود حرکت آنان در جهت عکس بود . است ولی هرکول از صد ای گاو ان غار راهزن ریافت و اراکشت .

(۳۲) ژرپون نام غول سه پیکری است که بنا بر افسانه های باستانی یونان به تیر هرکول از یاد رآد .

(۳۳) آنتوس یا آنته Anteo - غولی که طبق افسانه های باستانی یونان مادرش زمین بود و هرگاه پای بزمین میگذاشت زهر او چند برابر میشد . در نبرد ی که هرکول با وی نمود منشا " نیروی اهراد ریافت و لذا با بلند کردن او از زمین امکان یافت اهراد ریازوان خود خفه کند .

(۳۴) ماخوذ از نمایشنامه ی قاوست Faust ( بخش اول ) اثر نویسنده و شاعر نامد ار آلمان ، گوته - Goethe . اصل گفتار قاوست چنین است : " دوجان آوچ وراجا کرد و در تن " . . . " که مصنف سرمایه بقتضای سیاق کلام تغییر در ضمیر آنها داده است .

(۳۵) Dr. John Aikin ( ۱۷۴۷-۱۸۲۲ ) - پزشک و نویسنده ی رادیکال انگلیسی .

منجسترا میتوان به چهار دوره تقسیم نمود. دوره اول کارخانه داران مجبور بودند برای تساهل زمین زدن گی خوشی سخت بکوشند. آنان بهره از دزدی پول اولیائی شروتن شدند که پسران خود را برای کارآموزی بانها میبردند و از آن بابت میبایستی مبلغ گزافی میبرد اخذند، درحالیکه کارخانه داران کارآموزان را اگر سنگی میدادند. از سوی دیگر حد متوسط سودها پائین و انباشت مستلزم صرفه جویی زیاد بود. کارخانه داران مانند اندوختگران میزیستند و حتی باند از وی بهره ی سرمایه ی خود نیز صرف نمیکردند.

دوره ی دوم کارخانه داران شروع نمودند ثروت کوچکی بهم زتنند ولی بازهمان سختی گذشته کار میکردند، زیرا همچنانکه هر برده داری میداد استعمار مستقیم کار، مستلزم کاراست. و مانند گذشته در همان اسلوب قناعت زندگی میکردند. دوره ی سوم تجمل آغاز شد و توسعه ی اسلوب اعزام چاپک سواران (نمایندگان تجاری) به بیگ از بازارهای کشورهای بی نظیر سفارش گیری، موجب بسط کسب و کار گردید. ظاهراً قبل از ۱۶۹۰ کمتر سرمایه ای بود یا هیچ سرمایه ای نبود که به ۳ تا ۴ هزار لیور بالغ گردد و از صنعت بدست آمده باشد. دیگر در این زمان پاکتی پس از آن، صنعتگران پول انباشته بودند و شروع بساختن خانه های سنگی بجای خانه های چوبی و کاهگلی نمودند. حتی در نخستین دهه های قرن هجدهم اگر یکی از کارخانه داران منجستر بهمانان خود بهمانه ای شراب خارجی نقد میبکرد مورد تعییرات و سرنگان دادنها ی همسایگان خوش قرار میگرفت. پیش از آنکه ماشین استقرار یابد، صرف بهمانه ی کارخانه داران در میگرد هائی که در هر جمیع میشدند از بسک گیلاس پنج به قیمت ۶ پنس و یا یک پنی درازا یک بسته توتون تجاوز نمیکرد. تازه در ۱۷۵۸، که از این جهت در انساژاست، تنها یکی از اشخاص وارد در کسب و کار با کالسکه ی شخصی دیده شد. دوره ی چهارم، یعنی آخرین ثلث سده ی هجدهم، دوره ی تحلی بزرگ و ریخت و پاش است که، به توسعه و بسط کسب و کار منتهی است (۳۵). اگر دکترا یکین نیک مرد زنده میشد و وضع امروزی منجستر را میدید چه میگفت!

انباشت کنید | انباشت کنید | اینست موسی وانها شط | صنعت، ماده ای را، که صرفه جویی انباشت میکند، بدست میدهد (۳۶). پس صرفه جویی کنید، صرفه جویی | هر قدر ممکن است جز بیشتر از اضافه ارزش یا اضافه محصول را به سرمایه بدل کنید | انباشت بخاطر انباشت، تولید برای تولید، شعاری است که اقتصاد کلاسیک در آن رسالت تاریخی در وران بهر زوایای رخلصه کرده است. اقتصاد کلاسیک یک لحظه هم در مورد درد زایمان ثروت با شتاب نیافتاده است (۳۷)، ولی ندیده در باره ی ضرورت تاریخچه را چه حاصل؟ اگر اقتصاد کلاسیک کارگر را بهمانه ماشین تولید اضافه ارزش تلقی میکند، سرمایه داران نیز مانند ماشین تبدیل این اضافه ارزش سرمایه نگاه میکند. اقتصاد کلاسیک نقش تاریخی سرمایه دار را بسیار جدی تلقی نمود. برای اینکه قلب سرمایه داران را بر این نزاع خانه براندازی که در روشن میان شهوت خوشگذرانی و شور توانگری در گرفته است بهمه نماید، در آغاز بیستین سال

Dr. Aikin: "Description of the Country from 30 to 40 miles round Manchester", London 1795, P. 181, 182 et pass. 188 (۳۵)

A. Smith: "Wealth of Nations", T. II, ch. III, P. 367 (۳۶)

(۳۷) حتی ژان باتیست سه میگود: "پس انداز انجیا" بحساب فقرا انجام میگردد. "پرولتاریوس" شریک بالتمام به خرج جامعه میزیست... میتوان گفت که جامعه ی جدید به خرج پرولتاریات زدگی میکند یعنی از سهمی که جامعه از اجرت کارآنان برداشت میکند.

( Sismondi: "Etudes etc.", T. I. P. 24 )

نی  
 قرن حاضر، مالتوس بد قاع از سهم کار ویژه ای برخاست و آن اینست که انباشت وظیفه ی سرمایه دارا  
 شود که باقاعدست اندر کار تولیدند و وظیفه ی ولخرجی و اسراف به دیگران محول شود که از اضافه ارزش ۳۳  
 ببرند، یعنی اشراف زمیندار و صاحبان مناصب کشوری و روحانی و غیره. وی میگوید این نکته در مضیقه های  
 اهمیت است که: "عشق خرج کردن و عشق انباشتن را *the passion for expenditure* and *the passion for accumulation*"  
 از یکدیگر جدا نکند (۳۸).

آقایان سرمایه داران که در تهاست مردم خوشگذران و بزم جو عدل شده اند فریاد و فغان  
 سر میدهند. یکی از سخنگویان آنان، که هوادار ریگارد وست، میگوید چطور | آقای مالتوس دست  
 بموضه برای بالا بردن بهره ی زمین، مالیات بیشتر و غیره میزند تا مصرف کنندگان غیرمولد و سیلسسی  
 ترغیب صنعتگران شوند | البته شعار تجارت از تولید، تولید بقیاس همواره وسیعتر است ولی "چنین  
 راهی که پیش پای ما میگذارد بجای آنکه تولید را ترغیب نماید بیشتر سد راه آن میشود. و نیز بهیچوجه  
 عاد لانه نیست (nor is it quite fair) که ده ای از اشخاص را در بیکارگی و تن آسانی  
 نگاهداریم فقط برای اینکه دیگران بوجد آیند، آنها کسانی که از سجا یا شان میتوان باین نتیجه رسید  
 "who are likely, from their characters" که فقط آنگاه کار را با موفقیت انجام  
 میدهند که بتوان آنها را مجبور بکار نمود" (۳۹). اما همین سخنگو که حتی برداشتن روی آشی از سرمایه -  
 داران صنعتی را بمنظور ترغیب آنها به انباشت، غیر عاد لانه می شمارد، وقتی سخن بر سر کارگران است  
 ضرور میداند که مزدش بحد اقل ممکن محدود شود "تاوی زحمتکش بماند". و نیز وی يك لحظه هم پنهان  
 نمیدارد که راز افزونگی در مصرف کار بی اجرت است. "افزایش تقاضای کار از جانب کارگران چیز این  
 معنایند ارد که آنان رضایت دارند از محصول خویش کمتر برای خود بردارند و سهم بزرگتری از آنرا به  
 کارفرمای خویش باز گذارند، و اگر گفته شود که این امر در نتیجه ی تقلیل مصرف (از جانب کارگران)  
 موجب گلوگیری (glut) بازار میشود (آنگدگی بازار، سرریز تولید)، همین جواب مریس است که  
 گلوگیری بازار مراد ف با سود کلان است" (۴۰).

این مباحثه ی عالمانه، در باره ی اینکه چگونه غنیتی که از کارگر ستاند میشود، بین سرمایه  
 دار صنعتی و زمیندار تن برور و غیره تقسیم شود تا بحال انباشت سود مند باشد، در نتیجه ی انقباض  
 ژوشیه متوقف گردید. کسی پس از آن پرولتاریای شهری ناقوس آژیر را در لیون بعد از آورد و در انگلستان  
 پرولتاریای روستا خروس سرخ بهروز آورد. در آنطرف تنگی مانع اوونیزم (۴۱) و در اینطرف مسکن  
 سیمونیزم (۴۲) و فوریزم (۴۳) رواج یافت.

نهایت اقتصاد عامیانه در رسیدن بود. درست یکسال پیش از آنکه نامو و سنیر (۴۴) در  
 ضحیتر باین کشف نائل آید، که سود سرمایه (بضمیمه ی ربح) محصول بی اجرت آخرین و دوازدهمین  
 ساعت کار است، وی کشف دیگری را بجهان اعلام نمود. بود. وی با اهمیت تمام اعلام داشت که: "من

Malthus: "Principles etc.", P. 319-320 (۳۸)

"An Inquiry into those principles respecting the Nature of Demand etc.", P. 67 (۳۹)

(۴۰) همانجا، صفحه ی ۵۰

(۴۱) Owenism - نظریه ی موسیالیسم راهبر اوون

(۴۲) Saint-Simonism - موسیالیسم سن سیمون

(۴۳) Fourierism - موسیالیسم فوریه

(۴۴) W. Nassau Senior - به زینویس صفحه ی ۲۲۲ این ترجمه مراجعه کنید.

بجای واژه ی سرمایه ، از آن حیث که بشابه وسیله ی تولید مورد نظر است ، واژه ی "پرهیز" را قرار میدهم (۴۱). این خود یکی از نمونه های عالی "کشفیات" اقتصاد عامیانه است | وی جمله ی سالوسانهای رابجای یکی از مقولات اقتصادی میگذارد: *Voilà tout* (همین و همین) سنیور میآموزد: هرگاه یکتفرو حشی گمان میسازد، صنعتی انجام میدهد ولی خود داری و پرهیزی نمیکند. البته این تعلیمات برای ماروشن میسازد که چگونه و چرا در شرایط اجتماعی گذشته "بدون پرهیز" سرمایه دار، کارافزار ساخته میشود است. هر قدر جامعه بیشتر ترقی میکند ، پرهیز بیشتری طلب میکند (۴۲)، بورژوازی از جانب آن کسانی که صاحب صنعت د پگران و حاصل آنها پیشه ی خود ساخته اند. از این پس کلیه ی شرایط پروسه ی کار یکباره به بسیاری از اعمال پرهیز کارانه ی سرمایه دار تبدیل میگردد. اینکه کدام فقط بصرف خوراک نمیرسد بلکه کاشته نیز میشود ، این خود پرهیز سرمایه دار است | اینکه مدتی لازمست تا شراب تخمیر شود ، باز پرهیز سرمایه دار است | (۴۳). آنگاه که سرمایه دار "وسائل تولید بکار گرفتار میبرد هنگامی که از شخص خود میدزد" یا به عبارت دیگر اگر سرمایه دار ماشینهای بخار، پنجه ، راه آهن، کود ، اسبان بارکش و غیره را قهرت نمیدهد، و یا اگر آنطور که اقتصاد عامی کود گانه تصور مینماید، سرمایه دار "ارزش آنها را" صرف تجمل و وسائل مصرف نمیکند (۴۴) بلکه وسائل مزبور را وسیله ی دریافتن پانسیون کار بشابه سرمایه دار میسازد،

(۴۱) *Senior: "Principes fondamentaux de l'Economie Politique"*  
trad. Arrivabene. Paris 1836, P. 308

ولی ایند بگر برای وابستگان به مکتب کلاسیک قدیم کمی زیاد روی بود. "آقای سنیور بجای اصطلاحات کار و سرمایه اصطلاحات کار و پرهیز را قرار میدهد. پرهیز نفی محض است. استفاده ی بار آور از سرمایه ی بکار رفته است که منشا سود را تشکیل میدهد نه پرهیز".

(John Cazenove: "Definitions etc.", P. 130. Note. (چاپ مالتوس))

چون استوارت میل بحکم در صفحاتی تئوری بکار دوشی سود را استساخت میکند و در صفحه ی دیگر نظریه ی "پاداش پرهیز سنیور (remuneration of abstinence) را بیان ملحق میسازد. همان اند از ه که "تضاد" هگلی ، که منشا هرد پالکتیک است بر وی مجهولست ، همانند رها شاقض گوشه های پیش پا افتاده آشنائی نزد یک دارد.

ملحقه چاپ دوم - اقتصاد از عامی هیچگاه ایناند پیشه ساد و رانیافته است که هر عمل انسانی میتواند بشابه "خود داری یا پرهیز" از عمل عکس خود تلقی گردد. خوردن خود داری "از پوزه است، رفتن خود داری از ایستادن، کار کردن پرهیز از تپلی، تپلی خود داری از کار کردن و غیره. این آقایان خوب بود بکار در باره این حکم اسپینوزا *Spinoza* میاند پیشه ند که میگوید: *Determinatio est negatio* (تعیین نفی است).

(۴۲) سنیور، همان اثر، صفحه ی ۳۴۲

(۴۳) "هیچکس اگر امید آنرا نداشته باشد که ارزش بیشتری بدست آورد و غیره... کدام خود را مثلاً نمیکار و یکسال آنرا در دل زمین نمیکند ارد یا شراب خود را سالهای دراز در سرد ایی حصن نمیکند و بجای اینکار آنها بانظا اثرشان را همرا بصرف مینماید".  
(Scrope: "Political Economy", Edit. A. Potter, New York 1841, P. 133, 134)

(۴۴) "محرومیتی که سرمایه دار، با فرض دادن وسائل تولید خود بکارگر، متحمل میشود، (فرض دادن، تعبیر خوشگویانه ای است که اقتصاد عامیانه بنا بر رسم خویش بکار میبرد تا کارگر استثمار شده راه مستغان سرمایه دار صنعتی کند، که با پول وام سرمایه داران دیگر، بهره کشی میکند) بجای آنکه بابتدیل این وسائل به اشیای معنی و نزهتی، آنها را برای استفاده ی شخصی خویش تخصیص دهد".

(G. Molinari: "Etudes économiques", P. 36)

مرتکب سرقتی از مال خود شده است. اما اینکه طبقه ی سرمایه دار چگونه باید راست و ریس این امر را جور نماید، خود رازی است که اقتصاد عامیانه تاکنون در نگاهداری آن پافشاری نموده است. خلاصه آنکه اگر دنیا هنوز پابرجا مانده از برکت ریاضتی است که این توبه کار جدید درگاه ویشنو (۳۰)، یعنی سرمایه دار، بخود روا میدارد. تنها انباشت نیست که چنین ریاضتی میطلبد بلکه "حفظ سرمایه نیز مستلزم کوشش دائم برای مقاومت در برابر وسوسه ی صرف آنست" (۳۰). بنابراین حد اقل انسانیت حکم میکند که سرمایه دار را از این عذاب و این وسوسه بهمان نحو نجات دهیم، که اخیراً یا القاً "برده داری" برده دار جثوجیا از شر دراه دردناکی نجات یافت که او را مخیر میساخت؛ یا اضافه محصولی را که به ضرب تازنه از پنده ی سیاه پوست بیرون کشیده است تماماً صرف شامپانی و خوشگذرانی کند و یا آنکه لااقل قسمتی از آنرا صرف بدست آوردن سیاه پوستان بیشتر و زمین بیشتر نماید.

در ساختهای بسیار متنوع اجتماعی - اقتصادی، نه تنها تجدید تولید ساده، بلکه تجدید تولید وسعت یافته نیز بدرجات مختلفه انجام میگیرد. در جاهای بیشتر تولید میشود و بیشتر مصرف میگردد و بنابراین محصول بیشتری نیز بدل به وسائل تولید میشود. ولی تا زمانیکه وسائل تولید کارگر و لذا محصول و وسائل معیشت او هنوز بشکل سرمایه در برابرش قرار نگرفته اند (۳۱)، این پروسه بمثابه انباشت سرمایه و بالنتیجه مانند وظیفه ی سرمایه دار تلقی نمیشود. ریچارد جونس (۳۲)، جانشین مالتوس در کرسی اقتصاد دانشکده ی هند شرقی در هابلی بری (۳۳)، که چند سال پیش فوت نمود، این مطلب را بخوبی پرمینای دفاکت بزرگ بیان میکند. چون قسمت اعظم مردم هند در همان اقتصاد سرخودند، محصول آنها و وسائل کار و مصرفشان هرگز بصورت "in the shape" (اندوخته ای که از درآمد غیر پس انداز شده باشد نیست) "saved from Revenue" و لذا هرگز پروسه ی انباشت

(۳) Wishnu, Vichnou - جز دوم از تثلیث مذهب برهمنی، مأمور حفاظت جهان.

(۳۰) "نگاهداری يك سرمایه ... با کوشش ... مستمری برای ایستادگی در برابر وسوسه ی مصرف نمودن آن ملازمه دارد."

(Courcelle-Seneuil : " Traité théorique et pratique des entreprises industrielles ", P. 57 )

(۳۱) "دسته های مخصوصی از درآمد که بیشتر از عواید دیگری به پیشرفت سرمایه ی ملی یاری میکنند، در مراحل مختلفه ی تحول خویش تغییر مینمایند و بالنتیجه در نزد ملتتهائی که مقامهای مختلفی در این تکامل دارند کاملاً متفاوتند ... سود ... در مراحل پیشین جامعه، در مقایسه با دستمزد و بهره ی زمین، منبع ناچیزی برای انباشت شمرده میشد ... هنگامیکه نیروهای کار ملی واقعاً رشد قابل توجهی یافتند آنگاه سودها بمثابه منبع انباشت نسبت بسایر درآمدها اهمیت بیشتری کسب میکنند."

( Richard Jones : " Textbook etc.", P. 16, 21 )

(۳۲) ریچارد جونس ( ۱۷۹۰-۱۸۵۵ ) - اقتصاددان مبرز انگلیسی که بنابه ارزیابی کارل مارکس تفاوت تاریخی شیوه های تولید را دریافت و از تضاد مابین صاحبان ثروت انباشته و کارگران واقعی بضرورت زوال سرمایه داری پی برد. - توجه خواننده را باین نکته جلب میکنیم که قول مورد استناد در متن همانست که فریدریش انگلس در پیش گفتار چاپ چهارم ( صفحه ی ۷۰ این ترجمه ) دست نیافتن بآنرا تصریح کرده، احتمال داده است که مارکس در نوشتن عنوان کتابی که از آن نقل قول شده اشتباه کرده باشد. زرنهوس ۴۷ نیز مربوط بهمین مسئله است.

Bileybury (۳۳)

مقدمه را) "a previous process of accumulation" طی نمیکنند (۴۷). از سوی دیگر، در ایالاتی که سیادت انگلستان کمتر از جاهای دیگر سیستم قدیمی را تغییر داده است، کارگران غیر کشاورز مستقیماً بوسیله ی اربابان بزرگ، که قسمتی از اضافه محصول زراعی را بعنوان خراج یا بهره ی مالکانه برداشت میکنند، استخدام میشوند. سهمی از این اضافه محصول بصورت جنس و عین مورد مصرف بزرگان قرار میگیرد، سهمی از آن نیز بوسیله ی کارگران بدل بوسیله ی مصرفی دیگری برای اربابان میگردد که جنبه ی تجلی دارند. بقیه دستمزده کارگران را تشکیل میدهد، که خود مالک ادوات کار خواهند.

در اینجا تولید و تجدید تولید بر پایه ای وسعت یافته، بدون هیچگونه مداخله و ممانعتی از سوی این پارسای شگفت آور، این بکه سوار پریشان منظر که سرمایه دار "پرهیزکار" خوانده میشود، انجام میگیرد.

۴. عواملی، که مستقل از تقسیم متناسب، اضافه ارزش ب سرمایه

و درآمد، معین دامنه ی انباشت هستند: درجه بهره کشی

نیروی کار - بارآوری کار - تفاوت مزایا بین سرمایه ی بکار

رفته و سرمایه ی مصرف شده - مقدار سرمایه ی پیش ریخته

هرگاه نسبت تقسیم اضافه ارزش ب سرمایه و درآمد معلوم فرض شود، آنگاه مسلم است که مقدار سرمایه ی انباشته بر حسب مقدار مطلق اضافه ارزش میزان میگردد. اگر فرض شود که ۸۰٪ بدل ب سرمایه میشود و ۲۰٪ مصرف میگردد، آنگاه بر حسب اینکه مجموع اضافه ارزش ۲۰۰۰ یا ۱۵۰۰ لیره استرلینگ باشد، سرمایه ی انباشته به ۲۴۰۰ یا ۱۲۰۰ لیره استرلینگ بالغ میشود. به همین جهت کلیه ی عواملی که حجم اضافه ارزش را تسبیب میکنند در تعیین مقدار انباشت مؤثرند. مایکارد بگوید که مزبور مورد توجه قرار میدهم ولی فقط از آن حیث که در مورد انباشت مشاهدات جدیدی بدست میدهد بخاطر هست که نرخ اضافه ارزش، نخست بدرجه ی بهره کشی از نیروی کار وابسته است. علم اقتصاد چنان به نقش این عامل اهمیت میدهد که در برخی موارد تسریع انباشت بوسیله ی ترقی نیروی بارآور کار را تسریع آن از راه بالا بردن بهره کشی کارگران یکی می شمارد (۴۸). در بخشی که مربوط (۴۷) همانجا صفحه ی ۲۶ و بعد (ملحقه بچاپ چهارم - باید اشتباهی شده باشد زیرا اقتار فوق بدست نیامده است. فریدریش انگلس)

(۴۸) ریکارد میگوید: "در مراحل مختلفه ی جامعه، انباشت سرمایه بوسیله ی کارگماری (یعنی بهره کشی) بیش و کم سریع است و در هر حال باید به نیروهای بارآور کار بستگی داشته باشد. نیروهای بارآور کار عموماً در جایی بحد اکثر میرسد که زمینهای حاصلخیز بوفور یافت میشوند." اقتصاد دان دیگری در باره ی این گفتار چنین مینویسد: "چنانچه در این جمله مقصود از نیروهای بارآور کار نشان دادن ناچیز بودن سهمی از محصول باشد که بکارگر تولیدکننده ی آن میرسد آنگاه این جمله فقط يك همانگوئی است، زیرا سهم دیگری که باقی میماند ماهه ای است که در صورت تعامیل مالک آن "if the owner pleases" میتواند سرمایه ی انباشته شود. ولی در نقاطی که زمین حاصلخیزتر است اکثر چنین موردی پیش نیاید."

("Observations on certain verbal disputes etc.", P.74-75)

بتولید اضافه ارزش بود ، همواره چنین فرض شده که دستمزد لااقل برابر یا ارزش نیروی کار است . معذک تنزل دادن قهری دستمزد بپائین تر از ارزش خود ، در جریان علی انچنان نقش بسیار مهمی ایفا میکند که نمیتوان لحظه ای را وقف آن نکرد . در درون مرزهای مشخص ، این تنزل قهری دستمزد عملاً ذخیره ی مصرف کارگرا بدل به انباشت - مایه ی سرمایه میکند .

چون استوارت میل میگوید : دستمزد ها دارای هیچگونه نیروی بارآور نیستند . آنها قیمت يك نیروی کارند و در جنب کار ، بتولید کالاها کمک نمیکنند ، همچنانکه بهای ماشین آلات نیز در این مورد تا نیری ندارند . اگر امکان داشت که کاربرد وین خریداری انجام گیرد ، آنگاه دستمزد زائد میگردد (۴۹) ولی اگر میشد که کارگران از یاد هوازندگی کنند آنگاه خریداری آنها بهیچ قیمتی امکان پذیر نمیکرد . بنابراین رایگان بودن آنها عبارت از حدی بمعنای ریاضی کلمه است که همواره میتوان بان نزدیک شد ولی هیچگاه نمیتوان بخود آن رسید . این خود گرایش مستمر سرمایه است که دستمزد ها را تا این نقطه ی نیهیلیستی (\*) تنزل دهد . یکی از نویسندگان قرن هجدهم که من مکرراً از او نقل قول کرده ام ، یعنی مصنف کتاب "Essay on Trade and Commerce" ، هنگامیکه اعلام میدارد وظیفه ی تاریخی انگلستان در اینست که دستمزد انگلیسی را تا سطح دستمزد فرانسوی و هلندی تنزل دهد ، در واقع درونی ترین رازی را که در ضمیر سرمایه ی انگلیسی نهفته است افشامیکند (۵۰) . وی از جمله ساده لوحانه چنین میگوید : ولی اگر فقرای ما ( بیان تعریفی درباره ی کارگر ) بخواهند با تجمل زندگی کنند . . . ناچار کار آنها باید گران قیمت شود . . . فقط کافی است به حجم موراست کنند . ی زوائی . . . " heap of superfluities " که کارگران کارخانه های مامصرف میکنند توجه شود : عسرق ، جین ، چای ، قند ، میوه های خارجی ، آبجوی قوی ، چیت ، توتون انقیه و توتون کشیدن و غیره ( ۵۰ ) . وی نوشته ی کارخانه داری از نورمپ تون شایر (\*\*) رانقل میکند که دست با سمان ناله و افغان سر داده چنین میگوید : در فرانسه کار به نسبت يك ثلث کامل از انگلستان ارزانتر است ، زیرا فقرای

(۴۹) (J. St. Mill : " Essays on some unsettled questions of Political Economy", London 1844, p.90 )

(\*) Nihilisme ( از کلمه ی لاتینی Nihil یعنی هیچ ) - نفی هر عقیده و هر سازمان - سیستمی که در قرن ۱۹ در برخی از کشورهای اروپائی هوادارانی داشته و معتقد به تخریب هرگونه سازمان اجتماعی و سیاسی بوده است بدون آنکه بجای آن سازمان دیگری جانشین سازد . در حالیکه آنارشیسم لزوم وجود هر حکومت و دولتی را نفی میکند نی هیلیم خواهان تخریب هر سازمان اجتماعی و اقتصادی است .

(۵۰) "An Essay on Trade and Commerce", London 1770, P. 44  
همچنین در دسامبر ۱۸۱۱ و ژانویه ۱۸۱۷ روزنامه ی تایمز شکایات از دل برخاسته ی معدن داران انگلیسی را منتشر ساخت که در آن وضع خوش کارگران معادن بلژیک مورد ستایش قرار گرفته بود . بنابراین نوشته کارگران مزبور دیگر نه چیزی مطالبه میکنند و نه چیزی زائد بر آنچه برای زندگی مانند بوسه آریاباشان مورد احتیاج مبرم است در یافت میدارند کارگران بلژیکی تحمل بسیار دارند ولی نه تا این حد که در روزنامه تایمز بعنوان کارگرمونه ذکر شوند ! اصحاب معدن چیان بلژیک ( نزدیک مارشیین (Marchienne) که در آغاز فوریه ۱۸۱۷ در گرفت و بضر باروت و سرب سرکوب گردید پاسخ باین ادعا بود .

(۵۱) همانجا صفحه ی ۴۴ - ۴۶

(\*\*) Northamptonshire یکی از ایالات جنوبی انگلستان مجاور آکسفورد و کاونتری که کرسی آن شهر Northampton است .



فرانسوی سخت کار میکنند و خوراک و پوشاکشان درویشانه است. قوت غالب آنان نان، میوه، سبزی، ریشه گیاه، ماهی خشک کرده است. زیرا آنها بندرت گوشت میخورند و هنگامی که گندم گرانست نان هم بسیار کم مصرف میکنند\* (۵۲). صاحب نوشته چنین ادامه میدهد: «مضافاً بر اینکه نوشابه‌ی آنها جز آب یا مایعات سبکی نظیر آن نیست بطوریکه علا بنحو شگفت انگیزی کم پول خرج میکنند... البته نیل به چنین وضعی دشوار است ولی، چنانکه وجود این وضع در فرانسه و هلند نشان میدهد، رسیدن به آن غیر ممکن نیست» (۵۳). دوده‌ی بعد لاف زنی امریکائی، یک یانکی بارون شده، بنیامین تومپسون (یا کنت رومفورد\*)، برای رضای خدا او زدم به تعقیب همین راه بشرده و ستانه برخاست. رساله‌ی "Essays" وی در واقع کتاب طبخی است که در آن انواع دستور غذا داده شده است تا مگرید لپتی بجای غذای عادی و گران کارگران بنشانند. یکی از نسخه‌های این "فیلسوف" حیرت انگیز که مخصوصاً موفقیت آمیز از آب درآمد چنین است: «۵ فوند جو، ۵ فوند ذرت، ۳ پنس ماهی شور، یک پنسی نمک، یک پنسی سرکه، ۲ پنس فلفل و سبزی - مجموعاً با ۲۰ پنس و ۱۱ میشود آش برای ۱۴ نفر پخت، و با توجه به قیمت گندم میتوان مخارج را سرانه تا ۱۰ پنسی تنسزل داد» (۵۴).

(۵۲) کارخانه دارنورتمپ تون شیر مرکب تقلب مقدسی میشود که بخشودنی است چون از هیجانان قلبی برخاسته است. وی مدعی است که زندگی کارگران مانوفاکتوری انگلیس و فرانسه را با هم مقایسه نمود و است ولی، چنانکه خود نیز بعد الاعراف میکند مطالبی که از او نقل قول شده مربوط بکارگران کشاورز

فرانسه بوده است! (۵۳) همان اثر صفحه ۷۰-۷۱ - تذکرات برای چاپ سوم در روزگار کنونی، از دولت سررقابستی که در بازار جهانی پس از آن تاریخ در گرفته است، گام دیگری فراتر از آن نهاده ایم. ستاپلتون، عضو پارلمان به رای دهندگان خود چنین توضیح میدهد: «اگر چین جدید یک کشور بزرگ صنعتی شود، من امید انم توده‌های کارگری اروپا چگونه خواهند توانست، بدون آنکه تا سطح رقبا خود تنزل نمایند، در مبارزه پایدار بمانند» (تایمز، ۳ سپتامبر ۱۸۳۳) اکنون هدف مورد آرزوی سرمایه‌ی انگلیس دیگر مزد های قاره‌ی اروپا نیست، خیر، آماج دستمزد چینی است.

(۵۴) Sir Benjamin Thompson, Count of Rumford (۱۷۵۳-۱۸۱۴) - نهمین انگلیسی که پسر از پایان جنگ بین امریکا و انگلستان بعنوان وزیر جنگ بخدمت دولت باوپرد درآمد

(۵۴) Benjamin Thompson: "Essays, political, economical and philosophical etc.", 3 vol. London 1796-1802. T.I.P.288

سرف. م. آیدن در اثر خود تحت عنوان "The State of the Poor, or an History of the Labouring Classes in England etc."

همین اثر رومفوردی بینوایان را مخصوصاً به مدبران کارگاهها توصیه میکند و از روی سرزنش کارگران انگلیسی را مخاطب قرار داده میگوید: «در اسکاتلند خانواده‌های بسیاری هستند که بجای خوردن گندم، جو سیاه و گوشت، ماهی دراز با بلغم ریخته وارد جو که فقط بانمک و آب مخلوط میشود زندگی میکنند انهم در کمال آسایش» "and very comfortably too"

(همان اثر - جلد اول - کتاب ۲ فصل ۲ صفحه ۵۰۲-۵۲۰)

از این قبیل تذکرات در قرن ۱۸ بسیارست. از جمله مثلا چارلس پری Charles H. Parry در: "The Qestion of the Necessity of the existing Corn Laws Considered", London 1816, P. 69

میگوید: «کارگران کشاورزی انگلیس دیگر نمیخواهند نان مخلوط با آرد های پست تری بخورند. در اسکاتلند که در آنجا تربیت بهتری وجود دارد، این پیشداری ظاهراً شناخته نیست. با این وجود همین پسر شکایت دارد که کارگران انگلیسی اکنون در مقایسه با زمان آیدن (۱۸۱۷) به مراتب پائین تر افتاده است»

پشرفت تولید سرمایه داری و تقلب در کالاها آرمان توپسون رازاند ساخت (۵۵).  
 در پایان قرن هجدهم و نخستین دهه های سده ی نوزدهم، اجاره داران انگلیسی و  
 لورد های زمیندار حد اقل مطلق دستمزد را بدین طریق تحمیل کردند که مزد کارگران کشاورز را بصورت  
 دستمزد کمتر از حد اقل میبرد اختند و بقیه را به شکل اعانه ی کلیسای محل یا نهاد میسرساندند. اینک نمره ای  
 از خوشمزگی اربابان انگلیسی را که در مورد تعیین "قانونی" تعرفه ی دستمزد ها بخرج داده اند میآوریم:  
 • هنگامیکه ملاکان سپین هم لاند Spoenhamland دستمزد ها را برای سال ۱۷۹۵ تعیین میکردند  
 ناها را خود را صرف کرده بودند و ظاهراً چنین اندیشیده اند که کارگران نیازی بصرف غذا ندارند...  
 تصمیم گرفتند که مزد هفتگی هر کارگر، تا زمانیکه کرده ی نان ۸ فوند و بازده اونسی بقیمت يك شیلینگ  
 است، باید از فرار ۳ شیلینگ باشد و منظماترقی کند تا قیمت کرده ی نان به ۱ شیلینگ و ۵ پنس برسد.  
 بمحض اینکه قیمت نان از این حد گذشت مزد پایستی متناسباً تنزل نماید تا آنجا که قیمت کرده ی نان به ۲  
 شیلینگ بالغ گردد. از آن پس ناچار غذای هر يك از افراد باید بمیزان ۱ کمتر از پیش شود (۵۶). در  
 سال ۱۸۱۴ از شخص معروفی بنام آ. به نت A. Bennett، که هم اجاره دار بزرگ، هم قاضی  
 و مدیر نوانخانه بود و هم داور دستمزد ها، در کمیسیون تحقیق مجلس اعیان چنین سئوالی شد: آیا  
 بین ارزش کار روزانه و اعانه ی کلیسائی کارگرنیستی ملحوظ میشود؟ جواب: بلی، درآمد هفتگی هر  
 خانواده علاوه بر مزد اسمی آن بوسیله ی يك کرده نان (۸ فوند و ۱۱ اونس) و ۳ پنس سرانه تکمیل  
 میشود... بنظر ما کرده ی نان برای نگاهداری هر يك از افراد خانواده در مدت یک هفته کافی است،  
 و ۳ پنس برای لباس است. هرگاه کلیسا مایل باشد خود عین لباس را بدهد آنگاه ۳ شیلینگ مزبور حد  
 خواهد شد. این روش نه تنها در تمام نواحی غربی ولت شایر Wiltshire رایج است بلکه گمان  
 میکنم در سرتاسر کشور رواج داشته باشد (۵۷). یکی از نویسندگان بورژوازی همان عصر فریاد میزند که  
 "پس بدین طریق اجاره داران سالیان دراز طبقه ی قابل احترامی از هموطنان خود را بانحطاط  
 کشاندند و آنها را وادار نمودند که در نوانخانه پناهگاهی برای خویش اختیار نمایند... اجاره دار هر  
 منافعی خود افزود، در حالیکه حتی از انباشت ضررترین توشه ی مصرفی کارگر جلوگیری نمود" (۵۸). بطور نمونه

(۵۵) از گزارشهای آخرین کمیسیون پارلمانی تحقیق درباره ی تقلب و مسائل زندگی چنین برمیآید که در انگلستان  
 حتی تقلب در داروها استثنائی نیست بلکه قاعده ی عمومی است. مثلاً از ما پیش ۳۴ نمونه ی تریاک، کماز دارو  
 خانمهای مختلف میبندن خرید میشد بود، نشان داد که در ۳۴ تای آنها، بوسیله ی آمیزمای از پوست  
 خشخاش آرد گندم، صمغ خاک رس و غیره تقلب شده است در بسیاری از آنها حتی ذره ای  
 مرفین وجود نداشت.

(۵۶) همانجا صفحه ۱۹-۲۰

(۵۸) Ch.H. Parry "The Question of the Necessity of the Existing Corn Laws Considered", P. 77, 69.

آقایان لورد های زمیندار نمونه ی خود نه تنها از نایب جنگ ضد ژاکوبین (Antijacobin) که خود  
 آنرا بنام انگلستان تعقیب میکردند، خسارت گرفتند بلکه بنحرفوق العاد مای برتمول خویش افزودند.  
 عواید آنها را و برابر، سه برابر، چهار برابر شد و در برخی موارد طی ۱۸ سال ۱ برابر گردید.  
 (همانجا صفحه ی ۱۰۰-۱۰۱).  
 (۵۹) چارلس هنری پری - (۱۷۷۹-۱۸۱۰) - پزشک و نویسنده ی انگلیسی. مصنف کتابی درباره ی  
 تا "تیر مالیات گندم نسبت بطبقات مختلفه ی مردم روستائی".

کار با اصطلاح خانگی (فصل سیزدهم فقره ی ۸ بند د) نشان داد که دزدی مستقیم از ذخیره مصرف ضروری کارگر، چه نقشی هم اکنون در تشکیل اضافه ارزش و بالتبع در ایجاد انباشت سرمایه ایفا میکند. فاکت‌های دیگری طی همین بخش عرضه خواهد شد.

با اینکه در عموم رشته های صنعت آن قسمت از سرمایه ی ثابت که وسائل کار را تشکیل میدهد پایبندی با عده ی معینی کارگر، بر حسب بزرگی مؤسسه، تطبیق نماید، معذک بهیچوجه لزومی ندارد که آن قسمت از سرمایه همواره در همان نسبت کارگران مشغول بکار رشد نماید. مثلا در کارخانه‌ای ۱۰۰ نفر کارگر با کار ۸ ساعته ۸۰۰ ساعت کار تحویل میدهند. اگر سرمایه دار بخواهد که نیم برابر مجموع این ساعات را ترقی دهد، میتواند ۵۰ نفر کارگر جدید استخدام نماید ولی مجبور است نه تنها پایبند مستمر به ساعات از جهت وسائل کار نیز سرمایه ی تازه ای پیش ریز کند. اما وی باز میتواند همان کارگران قدیمی را بجای ۸ ساعت ۱۲ ساعت بکار وادارد. در انصورت وسائل کار موجود کفایت میکنند ولی تند تر فرسوده میشوند. بدینسان کارالحاق یافته ای که بوسیله ی کشش بیشتر نیروی کار بوجود آمده است میتواند اضافه محصول و اضافه ارزش یعنی جوهر انباشت را بالا ببرد بدون آنکه بخش سرمایه ی ثابت متناسبا افزایش یافته باشد.

در صنایع استخراجی، مثلا در مؤسسات معدنی، مواد خام بهیچوجه جزئی از سرمایه ی پیش ریخته را تشکیل نمیدهد. اینجامحصول کار محصول کار گذشته نیست بلکه از جانب طبیعت برایگان عطا شده است. چنین است سنگهای فلزی، فلزات، ذغال سنگ، سنگ و غیره. در این قبیل موارد سرمایه ی ثابت تقریبا بالانحصار عبارت از وسائل کار است، که میتوانند مقدار افزایش یافته ی کار را در کمال خوبی تحمل شوند، (مثلا دسته های کارگری روز و شب) ولی هرگاه سایر شرایط ثابت فرض شوند آنگاه حجم و ارزش محصول به نسبت مستقیم تعداد کارگران مورد استخدام ترقی میکند. در اینجا نخستین عوامل آفریننده ی محصول یعنی انسان و طبیعت، آفرینندگان عناصر مادی سرمایه مانند اولین روز تولید دست بدست یکدیگر میدهند. از برکت کش آئین نیروی کار، قلمرو انباشت وسعت یافته است بدون آنکه مقدار سرمایه ی ثابت بزرگتر شده باشد.

در کشاورزی نمیتوان زمینهای زراعی را بدون مساعدت و ی بذر و کود اضافی وسعت داد. ولی هرگاه چنین مساعدت ای انجام گرفت، آنگاه حتی کشت و کار صرفا مکانیکی زمین نیز تا شیر معجزه آسایی در میزان محصول میکند. همقدار کفایت که عده ی کارگران موجود بر میزان فعالیت خود بیافزایند تا حاصلخیزی زمین بیشتر شود، بدون اینکه لازم باشد وسائل کار جدیدی پیش ریز گردد. در این مورد باز تا شیر مستقیم انسان بروی طبیعت است که سرچشمه ی بلا واسطه ی افزایش انباشت میگردد، بدون اینکه احتیاجی به سرمایه ی جدید باشد.

سرانجام، در صنعت بمعنای اخص هر مصرف اضافی کار مستلزم مخارج متناسبی در مواد خام است، ولی چنین مخارجی در مورد وسائل کار ضرورت حتمی ندارد. و نظر باینکه صنعت کارخانه ای مواد خام مخصوص خویش و همچنین مواد ی را که برای وسیله ی کارش لازمست از صنایع استخراجی و کشاورزی تحویل میگیرد، طبیعا از محصولات اضافی ای نیز که در در رشته ی مزبور بدون پیش ریز سرمایه ی اضافی تولید شده است، منتفع میگردد.

نتیجه ی کلی چنین است: هنگامیکه سرمایه د و آفریننده ی ثروت، یعنی نیروی کار و زمین را، در خود فرسیرد، آنچنان قدرت انبساطی کسب میکند که وی امکان میدهد عوامل انباشت خویش را در هر حد و دی امتداد دهد که ظاهرا بوسیله ی مقدار خود ش بوی تحمیل گردیده است، یعنی حد و دی که بوسیله ی ارزش و حجم وسائل تولید قبلا ایجاد شده، تعیین گردیده و وجود سرمایه وابسته بانست.

عامل دیگری که در انباشت سرمایه اهمیت بسزای دارد درجه‌ی بارآوری کار اجتماعی است. با نمو نیروی بارآور کار بر حجم محصولات، که معرف مقدار معینی ارزش و لذا حاوی اضافه ارزش نیز هستند، افزوده می‌شود. در صورتیکه نرخ اضافه ارزش ثابت بماند و یا حتی در صورتیکه تنزل آن آهسته‌تر از رشد نیروی بارآور کار باشد، حجم اضافه محصول افزایش می‌یابد. بنابراین چنانچه تقسیم این اضافه محصول به درآمد و سرمایه‌ی الحاقی یکسان بماند آنگاه مصرف سرمایه‌دار می‌تواند ترقی کند بدون آنکه در انباشت - مایه نقصانی حاصل شود. حتی ممکن است مقدار نسبی انباشت - مایه بزیان ذخیره‌ی مصرف ترقی کند و این در صورتی امکان پذیر است که ارزان شدن کالاها و مسائل تمتعی بمیزان گذشته یا بیشتر از آن در اختیار سرمایه‌دار قرار دهد. ولی چنانکه دیدیم رشد بارآوری کار با ارزان شدن کارگرو لذا با ترقی نرخ اضافه ارزش، همگامند و لولاینکه مزد واقعی کارگر نیز ترقی کند. ترقی مزد واقعی هیچگاه به نسبت رشد بارآوری کار نیست. بنابراین همان مقدار ارزشی که به سرمایه‌ی متغیر بدل شده است نیروی کار بیشتر و بالنتیجه کار بیشتری را بحرکت در می‌آورد. همان مقدار ارزشی که به سرمایه‌ی ثابت بدل شده است در وسائل تولید بیشتری نمود می‌شود یعنی در وسائل کار بیشتر، در مواد کار و مواد کفکی بیشتر مجسم میگردد و بنابراین هم عوامل محصول آفرین و هم عوامل ارزش‌زا را زیادتر میکند یا بعبارت دیگر عوامل جذب‌کننده‌ی کار را افزایش میدهد. پس اگر ارزش سرمایه‌ی الحاقی یکسان بماند و یا حتی تنزل نماید تمریع انباشت میسر است. نه تنها مقیاس تجدید تولید از لحاظ مادی وسیعتر میشود بلکه تولید اضافه ارزش نیز سریعتر از ارزش سرمایه‌ی الحاقی نمو میکند.

رشد نیروی بارآور کار در سرمایه‌ی اصلی، یعنی در سرمایه‌ای که قبلاً در پروسه‌ی تولید بود است، نیز واکنش ایجاد میکند. یک قسمت از سرمایه‌ی ثابتی که از پیش وارد شده مرکب است از وسائل کارمانند ماشین‌آلات و غیره، که فقط طی دوره‌های درازی مصرف میشوند و لذا تجدید تولید میگردند یعنی نمونه‌ی جدیدی از همان نوع جانشین آنها میشود. ولی هر سال جزئی از این وسائل کار می‌میرد و با پایان وظیفه‌ی تولیدی آن در میرسد. بنابراین هر سال مرحله‌ای از تجدید تولید ادواری آن یا مرحله‌ی جانشین ساختن آن بوسیله‌ی نمونه‌ی دیگری از همان نوع فرامیرسد. چنانچه نیروی بارآور کار در زادگاه همین وسائل کار رشد نموده باشد - و بارآوری کار مستمرا با ترقی بلاانقطاع علم و فن نمو میکند - آنگاه بجای اسباب کهنه، ماشینها و افزارها، دستگاها و وسائل دیگری که بازده آنها بیشتر است و بسا توجه به میدان علمی که دارند ارزشمندترند بکار می‌افتند. سرمایه‌ی کهنه، حتی صرف نظر از تغییرات جزئی که دائما در وسائل کار موجود وارد میشود، بشکل بارآوری تجدید تولید میگردد. جزء دیگر سرمایه‌ی ثابت اصلی، یعنی مواد خام و مواد کفکی، دائما طی سال تجدید تولید میشوند، بجزه اگر مواد مزبور از کشاورزی برخاسته باشند که اکثر آنها سال تجدید میگردند. بنابراین بکار بستن هر اسلوب بهتر و غیر آن در عین حال هم در سرمایه‌ی الحاقی و هم در سرمایه‌ای که قبلاً بکار افتاده است تاثر نمی‌کند. هر پیشرفتی که در علم شیمی بوجود می‌آید نه تنها تعداد مواد سودمند و استفاده‌ی مفید از مواد شناخته شده را چند برابر میکند بلکه بارشد سرمایه، میدان سرمایه‌گذاری را نیز بسط میدهد. در عین حال پیشرفت علمی، نحوه‌ی بکار بردن مدفوعات پروسه‌ی تولید و مصرف را در جریان پروسه‌ی تجدید تولید، می‌آموزد و بدینسان بدون سرمایه‌گذاری بی‌وی‌ماده‌ی تازه‌ای برای سرمایه‌ی موجود می‌آورد.

همانطور که بالا رفتن شدت نیروی کار، افزایش استفاده از ثروت طبیعی را خود به تنهایی میسر می‌سازد، بهمانقسم دانش و فن نیز قوه‌ی گسترشی برای بسط سرمایه‌ی موجود می‌آورد، که مستقل از مقدار مشخص سرمایه‌ی بکار افتاده است. این قوه در آن قسمت از سرمایه‌ی اصلی نیز که وارد مرحله‌ی نوشدن خویش گردیده است تاثر می‌کند. سرمایه‌ی مزبور در شکل تازه‌ی خویش، از آن پیشرفت اجتماعی‌ای که پشت سر شکل کهنه اش انجام شده است مجانا مستفید میشود. شکی نیست که این تکامل نیروی

بار آوردن حال موجب آن میشود که جزئیات بهای سرمایه ی بکار افتاده کاهش یابد. تا آنجا که این کاهش بها درمیدان رقابت پنحو بارز محسوس است، بار اصلی آن بگردن کارگر میافتد زیرا سرمایه دار درصد آن برمیآید که از راه تشدید بهره کشی کارگر خسارت خویش را جبران نماید.

کار، ارزش وسائل تولیدی را که مصرف میکند به محصول منتقل میسازد. از سوی دیگر ارزش و حجم وسائل تولیدی که بوسیله ی مقدار معینی کار به حرکت درمیآیند، با بارآوری کار نسبت مستقیم دارند. بنابراین هر چند مقدار کار واحد، همواره همان مقدار ارزش جدید به محصول بیافزاید، معذک با ترقی بارآوری کار ارزش - سرمایه ی قدیم، که همراه کار به محصول منتقل میشود، نمو میکند.

مثلاً چنانچه یک ریسندگی انگلیسی و یک ریسندگی چینی ضمن ساعات واحدی باشند واحد کار کنند، هر دو طی یک هفته مقدار ارزش واحدی بوجود خواهند آورد. با وجود این تساوی، تفاوت عظیمی بین ارزش محصول هفتگی انگلیسی، که با ماشین خود کار نیروی کار میکند، و ارزش محصول چینی که فقط با چرخ ریسندگی کار میکند، وجود دارد. در اثنای همان مدتی که کارگر چینی یک فوند پنبه میریسد کارگر انگلیسی صد فوند پنبه رشته است. ارزشهای قدیمی انتقال یافته چندین صد بار بزرگترند و لذا ارزش محصولات کارگر انگلیسی متروم میگردد، زیرا در محصولات مزبور ارزشهای منتقل شده بصورت سود مند تازه ای حفظ میشوند و بدینسان میتوانند از نو به مثابه ی سرمایه بکار افتند. فرید ریش انگلس به ما میآموزد که "اگر در سال ۱۸۷۲ ماشینهای نوظهور بیاری نیامدند و محصول پشم سه سال گذشته را نمرشوند (در انگلستان)، آنگاه هم محصول مزبور در نتیجه ی کمبود کارگر میبایستی هنوز بصورت آماده نشده همچنان برجای میماند" (۹). البته کاری که در بیکر ماشین آلات تجسم یافته بود هیچ انسانی را مستقیماً از زمین سبز نمیکرد، ولی بعد از اندکی کارگر امکان میداد که با الحاق کسار زنده ی نسبتاً کم، نه تنها پشم هارا بطور بارآور مصرف نمایند و ارزش جدیدی بآنها بیافزایند، بلکه این امکان را نیز بوجود آورد که در شکل نخ و غیره ارزش قدیم پشم محفوظ بماند. به همین سبب کار مزبور وسیله و مشوقی برای تجدید تولید وسعت یافته ی پشم گردید. برای کار زنده این خود موهبتی است طبیعی و که در اثنای آفرینش ارزش نو، ارزشهای قدیمی را نگاهدارد. بنابراین کار با بالا رفتن درجه ی تاثیر وسعت و ارزش وسائل تولیدی و لذا با بسط نیروی بارآور توأم با انباشت خود، ارزش سرمایه ابرار که دائماً در حال رشد است به شکل همواره جدیدی نگاه میدارد و جاود میسازد (۱۰).

(۹) F. Engels : " Lage der arbeitenden Klasse in England", P. 20

(۱۰) علم اقتصاد کلاسیک نظر بقدر آن تحلیل در مورد پروسه ی کار و پروسه ی ارزش افزائی، هرگز امکان نیافت که این عامل مهم تجدید تولید را بخوبی درک کند. چنانکه مثلاً میتوان در نزد ریکارد و این نقشه را مشاهده نمود. وی از جمله چنین میگوید: " تحول نیروی بارآور هر چه باشد، یک میلیون نفر همواره همان ارزش را در کارخانه تولید میکنند. این حکم صحیح است بشرط آنکه مدت و درجه ی شدت کار آنها ثابت باشد. با وجود این آنچه ریکارد و در برخی از نتیجه گیریهای خود از نظر دور داشته اینست که یک میلیون نفر در صورتیکه نیروی بارآور کارشان مختلف باشد مقدار پشم بسیار متفاوتی از وسائل تولید را مبدل به محصول میکنند و بالتوجه مقادیر ارزشی بسیار متفاوتی در محصول آنها حفظ میشود و لذا محصولات ارزش داری که بوسیله ی آنها تولید میشوند بسیار متفاوت میگردد. ضمناً تذکر شوم که درباره ی این مسئله، ریکارد و مساعی بهبودی ای بکار برد تا بلکه برای ژان باتیست سه تفاوت بین ارزش مصرف (که وی آنرا Wealth یعنی ثروت مادی مینامد) و ارزش مبادله را روشن سازد. سه پاسخ میدهد: " در مورد اشکالی که ریکارد و ایراد میکند، منی براینکه با طریقه های بهتر یک میلیون نفر میتواند دوا سه برابر بیشتر (بقیه در صفحه بعد)

بقیه زیرنویس صفحه قبل :

ثروت بوجود آورد بدون آنکه ارزش زیادتری تولید نماید ، اگر ، همچنانکه بایسته است ، تولید مشابه مبادله ای تلقی شود که طی آن شخص خدمات پاراآرکار ، زمین و سرمایه ی خود را میدهد تا درقبال آن محصولات بدست آورد ، آنگاه اشکال مزبور زائل میگردد . بوسیله ی همین خدمات پاراآرکار است که ماتعام فرآورده های جهان را بدست میآوریم . بنابراین ۰۰۰ هر قدر خدمات پاراآرکار در جریان مبادله ای که تولید خوانده میشود مقدار بزرگتری از آنها سودمند بدست آورند ، بهمان اندازه ما ثروتمندتریم و بهمانقدر خدمات پاراآرکار ما دارای ارزش بیشتری هستند ."

( J. B. Say: "Letters à M. Malthus", Paris, P. 168-169 )

اشکالی را که میباید حل کند ، و این اشکالی است که برای او وجود دارد نه برای پیکاردو ، عبارت از اینست : چرا هنگامیکه کمیت ارزشهای مصرف در نتیجه ی بالا رفتن نیروی پاراآرکار رشد میکنند بر ارزش آنها افزوده نمیشود ؟ جواب : اشکال بدینطریق برطرف میشود که نباید لخواه خود ارزش مصرف را ارزش مبادله بخوانیم . ارزش مبادله چیز است که بهر صورت بامبادله سرکار دارد . بنابراین اگر تولید را "مبادله" ای بخوانیم که گویا ضمن آن کار و وسائل تولید با محصول مبادله میشوند ، آنگاه مثل روز روشن است که هر قدر تولید بیشتر ارزش مصرف تحول دهد بهمان اندازه ارزش مبادله بیشتر میشود . عبارت دیگر : هر قدر طی يك روزانه کار مثلا جراب بیشتر به صاحب جراب باقی تحول شود بهمان اندازه وی از لحاظ جراب غنی تر است . ناگهان "سه" پیاد میآورد که با ازدیاد مقدار "جواب" قیمت " آن (که لایدها ارزش مبادله هم بهیچوجه سرکاری ندارد) تنزل میکند " زیرا رقابت آنها (تولید کنندگان) را وارد میکند که محصولات خود را قیمتی که برایشان تمام شده بفروشند . ولی آخر اگر سرمایه دار کالاها را به قیمتی بفروشد که برای او تمام شده اند ، سود از کجانشی میشود ؟ از اینهم بگذریم . سه میگوید که در نتیجه ی بالا رفتن پاراآرکاری ، هر کس در ازا همان معادل بجای يك جفت جوابی که سابقا بدست میآورد اکنون دارای دو جفت جواب میشود و بهمین قیاس . بدینطریق نتیجه گیری وی درست همان حکم پیکاردو است که به رد آن کمر بسته بود . پس از این زهر آزمائی و کشتن فوق العاده ی فکری وی بهروزمند انه مالتوس را مخاطب قرار داد . چنین میگوید : " بله آقا اینست نظریه ی مستدلی که من صریحا اعلام میدارم بدون آن غیر ممکن است دشوارترین مسائل علم اقتصاد را حل نمود و بپوره این نکته را که چگونه ملتی میتواند توانگر تر شود در حالیکه ارزش محصولاتش کاهش مییابد و ظیغم اینکه ثروت ، خود ، ارزش است . ( همان نوشتن صفحه ی ۱۷۰ )"

يك اقتصاد دان انگلیسی در باره ی شعبده بازیهای مشابهی که در نامه های سه انجام یافتند اینطور اظهار نظر میکند : "این شیوه ی جلوهگری در هر گوشه "those affected ways of talking" جمعات تشکیل آن چیزی را میدهند که آقای سه خوشش آمد این وی بنامند و به مالتوس توصیه میکند که آنرا ، همانطور که اکنون در بسیاری از نقاط اروپا معمول است ، در هرترفورد Hertford نیز در دست دهد . وی میگوید : " چنانچه شما در کلیسای این نظریات خصلت متناقضی مشاهده میکنید مسائل را مورد توجه قرار دهید که نظریات مزبور بهین آنها هستند و من جسارتا معتقدم که این مسائل در نظر شما بسیار ساده و منطقی تلقی خواهند شد . البته همینطور است ولی در عین حال بهرکت همین شیوه نظریات مزبور همه چیز تلقی میشوند جز نظریاتی بدیع و با اهمیت ."

(" An Inquiry into those Principles respecting the Nature of Demand etc. ", P. 116, 110 )

این نیروی طبیعی کار مانند نیروی از خود آمده و خود نگهدار سرمایه بنظر میرسد و در شکم آن فرو میرود ، همچنانکه نیروهای بار آبر اجتماعی کار بصورت خصوصیت سرمایه حلوه گرمیشوند و همانطور که اضافه کار د ائمه بمثابه ی خود افزائی مستمر سرمایه بوسیله ی سرمایه د ارتصاحب میگردد . کلیه ی نیروهای کار مانند نیروهای از آن سرمایه منعکس میگرددند همچنانکه عموم اشکال ارزشی کالامانند اشکال پول دید میشوند .

بنامو سرمایه ، تفاوت بین سرمایه ی بکاررفته و سرمایه ی مصرف شده نیز زیاد میشود . به عبار دیگر : حجم مادی و ارزشی وسائل کار بزرگتر میشود مانند ابنیه ، ماشین آلات ، لوله های زه کشی ، حیوانات کار ، انواع دستگاہها ، یعنی چیزهایی ، که در دورانهای کمابیش طولانی ، در پروسه های د ائمه مکرر تولید ی تمامابکار میروند ، و یا برای بدست آوردن نتایج مفید مشخصی مورد استفاده قرار میگیرند ولی فرسایش آنها تدریجی است و لذا ارزش خود را کم از دست میدهند و بنابراین فقط آن ارزش را جز جز بمحصول منتقل میسازند . تا آن حد که این وسائل کار در آفرینش محصول شرکت میکنند بدون آنکه ارزش تازه ای بآن بیافزایند و بنابراین تا آنجا که تماماً مورد استفاده قرار میگیرند ولی فقط جزئاً مصرف میشوند ، وسائل مزبور ، همچنانکه سابقاً متذکر گردیدیم ، همان خدمت رایگان نیروهای طبیعی مانند آب ، بخار ، هوا ، الکتریسیته و غیره را انجام میدهند . این خدمت رایگانی که کارگذاشته انجام میدهد ، در صورتیکه بوسیله ی کارزنده تصرف گردد و روح یابد ، بمقیاسی رشد انباشت مترکم میگردد .

نظر باینکه کارگذاشته همواره بلباس سرمایه درمیآید ، یعنی زبان کرد کارگران A و B و C و غیره بحساب سود غیرکارگری X ریخته میشود ، پژوهاها و اقتصاد دانان از دل و جان ستایشگر محان کارگذاشته اند ، که حتی بنا بر نظر مک کولوخ MacCulloch ناپه ی اسکاتلندی ، مستحق آنست که پاداش خاص خود را ( از قبیل بهره ، سود و غیره ) مطالبه نماید (۱۱) . بنابراین تا شیر روز افزونی که کارگذاشته ، بصورت وسائل تولید ، در پروسه ی کارزنده اعمال میکند ، بشکل سرمایه نسبت داده میشود ، بمعاملی متناسب میگردد که نسبت بکارگر ، یعنی آنکه کارگذاشته ی بی اجرتش موجب آن وسائل بوده ، بیگانه است . عاملین دست اندر کار تولید سرمایه داری و چرب زبانان ایدئولوژیک آن قادر نیستند وسائل تولید را خارج از انقلاب اجتماعی پراستضادی که امروز بان چسبیده است بیاندیشند ، همچنانکه یکنفر برده د ار نمیتواند خصلت کارگر بودن برده را از خصلت بردگی او جدا نماید .

در صورتیکه درجه ی بهره کشی از نیروی کار معلوم فرض شود ، حجم اضافه ارزش بتعمدا د کارگرانی بستگی دارد که در زمان واحد استثمار میشوند و این تعداد نیز ، ولوبه نسبت تغیرپذیر ، وابسته بمقدار سرمایه است . پس هراندازه که سرمایه در اثر انباشتهای متوالی رشد نماید بهمان اندازه مبلغ ارزشی ای که میان مایه ی مصرف و انباشت مایه تقسیم میشود ، نمومیکند . بنابراین سرمایه دار میتواند دست گشاده تر زندگی کند و در عین حال بیشتر " پرهیز" داشته باشد . و سرانجام هر قدر مقباس تولید با ازدیاد حجم سرمایه ی پیش ریخته وسعت پیدا میکند شاه فنرهای تولید جد پتر و نیرومند تر بحرکت درمیآیند .

### ۵۰ کارمایه ی ادعائی

در جریان این تحقیق مسلم گردید که سرمایه مقدار ثابتی نیست بلکه ، بان تقسیم شدن اضافه ارزش به درآمد و سرمایه ی الحاقی ، جز کشدار و د ائمه نوسان کننده ای از ثروت اجتماعی است . پس (۱۱) مدت های پیش از آنکه سنیر امتیاز "wages of abstinence" ( پاداش پرهیز ) را بگیرد ، مک کولوخ امتیاز "wages of past labour" ( پاداش کارگذاشته ) را بدست آورده بود .

دیدیم که حتی در صورت معلوم بودن مقدار سرمایه‌ی وارد در عمل، نیروی‌کار، دانش و زمینی که سرمایه در بطن خود فرومیبرد (از لحاظ اقتصادی منظور ما از زمین کلیه‌ی معمولات کاریست که بدون عمل انسان طبیعتاً وجود دارند)، امکانات قابل انعطافی را برای سرمایه‌ی موجود می‌آورند، بنحوی که وی میتواند در درون مرزهای مشخصی، میدان علی‌مستقل از مقدار اصلی خود پدید آورد. در این تحقیقات از کلیه‌ی اوضاع و احوالی که از پروسه‌ی دوران ناشی میشوند و موجب آن میگردد که در سرمایه‌ی داری واحد درجات تا ۱۰۰ برابر بسیار متفاوت بوجود آید، صرف نظر شده است. از آنجا که حدود تولید سرمایه‌ی داری مفروض ما بود، لذا سرمایه‌ی رامانند شکل صرفاً خود روشی از پروسه‌ی تولید اجتماعی ملحوظ داشته و از هر ترکیب عقلانی‌تری که بتواند مستقیماً طبق نقشه‌ی بوسیله‌ی نیروهای کار و وسائل تولید موجود تحقق یابد صرف نظر نموده ایم. اقتصاد کلاسیک همواره خوش داشته است که سرمایه‌ی اجتماعی را بمثابه‌ی مقداری ثابت یا درجه‌ی تا ۱۰۰ تیری ثابت تلقی نماید. ولی این پیشداوری برای نخستین بار بوسیله‌ی عامل بیسواد و چون جرمیاس بنتام (۱۸)، این فضل فروش نادان و هاتف پرگویی مطالب پیش پا افتاده و درخور فهم بورژوازی قرن نوزدهم، بصورت آئینی درآمد (۱۹). در میان فلاسفه، بنتام همان عنوانی را دارد که مارتین توپر (۲۰) در میان شاعران، این هردو جز در انگلستان در جای دیگری امکان پیدایش نداشتند (۲۱).

(۱۸) Jeronias Bentham - بزیرنویس صفحه‌ی ۱۸۱ این ترجمه مراجعه کنید.

(۱۹) از جمله مراجعه کنید به ج. بنتام: "Théorie des Peines et des Récompenses".

ترجمه Et. Dumont، چاپ سوم، پاریس ۱۸۲۶، جلد دوم، کتاب چهارم، فصل دوم.

(۲۰) Martin Farquhar Tupper (۱۸۱۰-۱۸۸۹) - نویسنده و شاعر انگلیسی.

(۲۱) جرمیاس بنتام پدیده‌ی ای پاک انگلیسی است. در هیچ زمان و در هیچ کشور هیچکس حتی فیلسوف

کریستیان ولف Christian Wolff آلمانی، تا این درجه پیش پا افتاده ترین مبتذلات را در او

طلبانه نبرد اخته است. اصل سود مند و مفید بت بهیچوجه کشف بنتام نیست. وی فقط آنچه را که

هلوسوس Helvetius و فرانسه‌ها ندیکرند می‌بجد هم با ظرافت بیان کرد. بودند بیروح تکرار می‌کنند

مثلاً هرگاه بخواهیم بدانیم برای یک سگ چه چیزی مفید است آنگاه لازمست که طبیعت سگ را مورد

تحقیق قرار دهیم ولی خود این طبیعت را نمیتوان برپایه‌ی "اصل مفیدیت" قرار داد. در مورد انسان نیز

اگر بخواهیم کلیه‌ی اعمال، حرکات، مناسبات و غیره را بنا بر اصل مفیدیت قضاوت نمائیم باید بد و طبیعت

انسان را علی‌العموم سپس آنرا در هر یک از مراحل تاریخی مطالعه کرد. تغییراتی که طبیعت انسانی عارض

شده بیان نمائیم. بنتام وارد این مباحث نمیشود. با خشکی ساده لوحانه‌ی وی بورژوازی جدید بورژوازی

انگلیسی را بمثابه‌ی نمونه‌ی انسان عادی معرفی میکند. هر آنچه که برای این نمونه‌ی انسان عادی و جهان

مفید است بخود و خود وی نفسه سود مند است. سپس بر این قیاس وی گذشته، حال و آیند را مورد تحقیق

و قضاوت قرار میدهد. مثلاً مذهب مسیح مفید است زیرا این مذهب همان اعمالی را که قانون کبفر از لحاظ

قضائی قابل مجازات میداند از نقطه‌ی نظر مذهبی محکوم مینماید. انتقاد هنری "زبان آهر" است زیرا

چنین انتقاد مزاحم استفاد می‌مردم شرافتمند از اشعار مارتین ترور میشود، و غیره. با چنین یا و مگوئیها

این مردک، که شمارش "nulla dies sine linea" است یعنی (هیچ روزی بی نوشته

نیست)، کوههایی کتاب پر ساخته است. اگر جسارت من درجه‌ی دوستم هه هه هه هه هه هه هه هه هه هه

H. Heine (۱۸۰۳-۱۸۵۶) بود جناب جرمیاس رانایغای در حماقت بورژوازی میخواند م.

(۲۲) هانریش هاینه Heinrich Heine (۱۷۹۷-۱۸۵۶) - شاعر معروف و مهمترین سخن پرداز

سیاسی آلمان که علیه حکومت استبدادی برخاست و بپوزه تحت تا شهرت وستی نزدیکی که با مارکس

یافته بود در سال ۱۸۴۴ اشعار آتشینی علیه فشار و تضيیقات استبداد ساخت. کارل مارکس بی

اندازه این شاعر بزرگ را دوست میداشت و با اینکه نوسانات و ضعفهای سیاسی او را مورد

انتقاد قرار میداد برای وی مقامی ارجمند قائل بود.



بادگم بنشام عادی ترین پدیده های پروسه ی تولید ، مثلا پدیده هائی چون رونقها و فروکشها ناگهانی و حتی خود انباشت ، بکلی غیرقابل فهم میگرددند (۴) . دگم مزبور ، هم بوسیله ی خود بنشام و هم از طرف مالتوس ، جیمس میل ، مک کولوخ و دیگران ، بقصد توجیه ستایشگرانه مورد استفاده قرار گرفت و از جمله بدین منظر بکار رفت که جزئی از سرمایه ، یعنی سرمایه ی متغیر ، یا آن قسمتی از سرمایه راکه بانیری کار قابل تعویض است ، مانند مقدار ثابتی جلوه دهند . افسانه ای پرداخته شد مبنی بر اینکه گویا تجسم مادی سرمایه ی متغیر ، یعنی آن مقدار وسائل معیشتی که این بخش از سرمایه نمود ارعادی آن در برابر کارگران است و کارمایه اش خوانده اند ، خود جز "ویژه ای از ثروت اجتماعی را تشکیل میدهد که بوسیله زنجیرهای طبیعی غیر قابل عبوری محصور گشته است . برای بحریکت در آوردن بخشی از ثروت اجتماعی که وظیفه ی سرمایه ی ثابت را انجام میدهد ، یا اگر تغییر مادی آن را در نظر بگیریم ، برای آن بخشی که باید بصورت وسائل تولید عمل کند ، مقدار مشخصی کارزند لازمست . از لحاظ تکنولوژیک این خود مقدار کسار معلومی است . ولی نه تعدد کارگرانی که برای انجام این حجم معین کار لازمست معلوم است - زیرا تعدد مزبور بادرجه ی بهره کشی نیروی کار انفرادی تذبذب میکند - و نه بهای این نیروی کار ، که فقط حد اقل آن بنحو بسیار کشداری نموده شده است . آن فلاکت هائی که پایه ی دگم را تشکیل میدهد - بدین قرارند . از حیثی آنجا که سخن بر سر تقسیم ثروت اجتماعی بین وسائل تمتع غیر کارگران و وسائل تولید است ، کارگر را مطلقا حق اظهار نظری نیست . از سوی دیگر در مساعدترین حالات استثنائی ، کارگر میتواند آن با اصطلاح "کارمایه" را فقط بزبان "درآمد" توانگران توسعه بخشد (۵) .

آنچه از جمله نشان دهندة ی آنست که تا چه درجه کوشش در جلوه دادن حدود سرمایه - داری کسارمایه بجای حدود طبیعی آن ، بهمانگوشی باطلی میانجامد ، همانا گفتار پرفسور فاولس (۶) است .

(۷) "گرایش اقتصاددانان چنین است که کمیت مشخصی از سرمایه و تعدد معینی کارگر را به مثابه اداوات تولیدی متحد القومای تلقی نمایند که باشدت معین و یکسانی عمل میکنند . . . آنها که کالاها را بیکانه عوامل تولید می شمارند ثابت میکنند که بطور کلی تولید نمیتواند گسترش یابد زیرا برای چنین توسعه ای لازمست که وسائل معیشت ، مواد خام و کارافزار پدید و افزایش یافته باشند ، و این در واقع بدان معنی خواهد بود که هیچ رشد تولیدی بدون رشد قبلی آن امکان پذیر نیست ، یا به عبارت دیگر هر رشد و نمو غیر ممکن است ."

(S. Bailey : " Money and its Vicissitudes", P. 58-70 )

بیلی دگم مزبور را بطور عده از نقطه ی نظر پروسه ی گردشود در آن مورد انتقاد قرار میدهد . (۸) چون استوارت میل در کتاب " اصول علم اقتصاد " خود ( جلد دوم ، فصل اول ، بند ۳ ) میگوید : " در این روزگار محصول کار به نسبت معکوس کارتوزیع میشود . بزرگترین قسمت آن بکسانی میرسد که هرگز کار نمیکنند ، سهم بزرگتر بعدی از آن کسانی میشود که کارشان تقریبا اسمی است ، بنحویکه درجه بدتر هر قدر که کار نامطبوع تر و پر زحمت تر میشود پاداش آن نیز کمتر میگردد تا جائیکه رنج او ترسین و فرساینده ترین کار جسمانی حتی نمیتواند به تا مین نیازمند بهای معیشتی خود اطمینان داشته باشد . " برای رفع سوء تفاهات متذکر میشوم که اگر کسانی از قبیل جون استوارت میل و غیره بمناسبت تضادیکه بین دگمهای اقتصادی کهنه آنها و گرایشهای جدیدشان وجود دارد قابل انتقادند ، کمال بی عدالتی خواهد بود اگر آنها را بابت آلودستی مداحان اقتصاد عامیانه بیک چوب برانیم .

(۹) Fawcett, Henry ( ۱۸۲۲-۱۸۸۴ ) - اقتصاددان و رجل سیاسی انگلیسی از مکتب

لیبرال و پیرو جون استوارت میل .